

## ایران‌مداری و غرب‌گرایی از نگاه مجله ایران‌شهر

دکتر علیرضا ملانی‌توانی\*

### چکیده

این مقاله می‌کوشد با بررسی تحلیلی زوایای اندیشگی مجله ایران‌شهر، نگرشها و نگرشهای آن را درباره ایران به عنوان یک حوزه تمدنی بازنه دهد. بدیهی است چنین رویکردی مستلزم نقد و ارزیابی وضع موجود و تلاش برای ترسیم وضع مطلوب است. از نگاه این نشریه، ایران به عنوان یک مجموعه منسجم فرهنگی، تاریخی، سرزمینی و زبانی در گذشته‌های دور تمدنی «درخشان»، «پویا» و «پیشرو» داشته است، اما پس از سپری شدن روزگار باستانی و در گذر از دوره پس از اسلام درگیر موانع و ایستارهای بزرگی گشته که مسیر پیشرفت و اعتلای آن را دچار وقفه و انحراف ساخته است. بدین جهت، ایران و ایرانی در وضعیتی نگران‌کننده قرار گرفته که نه وضع موجود آن شایسته تمدن است و نه می‌تواند تمدن افسونگر غرب را - به دلیل کاستیهای ذاتی آن - الگوی خود قرار دهد، بلکه باید با احیای خویش بر بنیاد گذشته پرشکوه خود و نیز تلفیق عناصر انسانی و اخلاقی تمدنهای شرقی با عناصر تکنیکی و علمی تمدن غرب به الگوی بگانه و ممتاز بشریت تبدیل شود. این مقاله درصدد است تا از همین منظر، ملاحظات نظری و انتقادی مجله ایران‌شهر را در باب ایران‌مداری و عناصر شکن‌دهنده هویت ایرانی با نگاه معرفت‌شناسانه به تمدن غرب به گفتگو بگذارد تا چاره‌اندیشیهی آن مجله برای نجات و اعتلای ایران در معرض قضاوت قرار گیرد.

\* - اسنادپار گروه تاریخ دانشگاه ارومیه.

## واژه‌های کلیدی

ایرانیت، ملیت، انقلاب، تمدن غرب، ایران باستان، اخلاق و معنویات، زبان و ادبیات فارسی.

### مقدمه

ایرانشهره یکی از مجلات روشنفکری و بر نفوذ سالهای پس از کودتای ۱۲۹۹ش. بود و از سخنگویان اصلی جریان پرفدورت و تجددگرایی سالهای آغازین قدرت‌گیری رضاشاه محسوب می‌شد. در واقع، ایرانشهر از نظریه پردازان مدرنیسم و ماسیونالیسم این دوره بود که دیدگاههای آن در باب مسائل و چالشهای پیش روی ایران، آن را به یکی از پرخواننده‌ترین نشریات از نوع خود تبدیل می‌کرد. به همین دلیل، در پی استقبال محافل فکری و سیاسی ایران آن روز، بیش از همقطاران خود؛ یعنی مجلات کاره، آینده و نامه فرنگستان به حیات خود ادامه داد.

گرداننده، سردبیر، مدیر مسؤول و نویسنده اصلی این مجله حسین کاظم‌زاده مشهور به ایرانشهر بود. وی از روشنفکران تهریزی بود که پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در این شهر، رهسپار قفقاز و استانبول شد و پس از پنج سال به بزرگ عزیمت کرد و در همان کشور به دریافت لیسانس علوم اجتماعی و سیاسی نایل آمد. او مدتی در سفارتخانه‌های ایران مشغول به کار شد، اما به دعوت ادوارد براون در سال ۱۲۹۲ش. در دانشگاه کمبریج به تدریس زبان فارسی پرداخت. در زمان جنگ جهانی اول با کمیته ملیون ایرانی در برلین همکاری کرد. اقامت او در آلمان پربازترین دوره عمر اوست. حاصل تلاشهای او انتشار کتابها، رسالات و مقالات مختلف و در رأس همه تأسیس مجله ایرانشهر به سال ۱۳۰۱ش است. کاظم‌زاده طی چند سال متوالی از ۱۳۰۱ش تا ۱۹۲۲م تا ۱۳۰۶ش / ۱۹۲۷م مجله ایرانشهر را در برلین به صورت ماهنامه و در ۴۸ شماره انتشار داد. گذشته از خوانندگان ایرانی مقیم اروپا، این نشریه در چهل شهر ایران توزیع می‌شد و همواره جمع انبوهی مخاطبان ثابت در اختیار داشت.

مباحث بنیادی این مجله - آن گونه که عنوان نشریه حکایتگر آن بود - بر محور ایران پرستی، ایران دوستی و ایران‌گرایی می‌چرخید و این امر جهت‌گیری و هدف نشریه را بار می‌نماید. سایر موضوعات نیز با وجود نوعی که در آنها دیده می‌شد، در حاشیه همین بحث قرار داشت و در تحلیل نهایی یک مجموعه منسجم فکری را شکل می‌داد که در پی‌ریزی بنیادهای نظری اصلاحات و نوسازی عهد رضاشاه نقش برجسته‌ای ایفا کرد و ذهن و ضمیر بسیاری از پیشگامان نوسازی را به تسخیر خود در آورد. عنوان و محتوای مقالات نیز گویای همین حقیقت بود.

از ۲۳ مقاله مترجم در آن، ۷۳ عنوان بر اهمیت آموزش و تربیت همگامی با رویکرد غیر مذهبی و مدرن و ۴۵ عنوان بر ضرورت بهبود وضع زنان با انگوری غربی تأکید داشت؛ ۳۰ مقاله با عبارات جذاب به توصیف و تجلیل از ایران پیش از اسلام می‌پرداخت و نزدیک به ۴۰ مقاله نیز به

موضوعات فناوری و علوم جدید، ایدئولوژیها و مکاتب فلسفی غرب و شرق و مسائل ناشناخته اختصاص داشت (۱: ص ۱۵۳) و سایر مقالات به حوزه‌های پراکنده و متنوع ادبیات و زبان فارسی، دین و اصلاحات دینی و تواحدیهای ذاتی ایرانیان در گذشته و امروز اختصاص داشت.

علاوه بر حسین کاظم‌زاده، شخصیتها و روشنفکرانی چون رضازاده شفق، ابراهیم پورذوود، عباس اقبال، محمد فروزینی، حبیب‌الله پوررضا، مرتضی مشفق کاظمی، کریم طاهرزاده بهرادر، معصومه دولت‌آبادی، بدرالخلوک صبا، حسین مراغهی، تقی ازیسی و چند تن از ایرانیان شناسان غربی نیز در آن مطلب می‌نوشتند.

با عنایت به گستردگی و تنوع مباحث ایران‌شهر، نگارنده در دو مقاله متفاوت به بررسی و ارزیابی نگرشها و اندیشه‌های این مجله می‌پردازد. مقاله نخست که همین مجموعه را شکل می‌دهد، بیشتر به احیای ملیت و تمدن ایرانی نظر دارد و مقاله دوم عمدتاً گفت‌وگو با اندیشه‌های راهبردهای اصلاحی در ایران را به گونگی گنجانده است.

#### آرمان ایران‌شهر: ایران‌گرایی و ملزومات آن

دغدغه اصلی و دل‌مشغولی بزرگ ایران‌شهر، زایش ملتی یکپارچه، توانمند، خودآگاه و سربلند از درون تمدن فرتوت و انحطاط‌یافته ایران بود؛ تمدنی که با وجود از دست رفتن پویایی و زاینده‌گرایی در پی نسل‌های مهاجمان بیگانه و خودکامگان داخلی، هنوز از چنان مایه و توان ذاتی برخوردار بود که بتواند آغازگر خیزشی دوباره باشد؛ خیزشی که در زمانهٔ افول اخلاقی تمدن غرب و فقدان یک انگوی بی‌بدیل، امری اجتناب‌ناپذیر به‌نظر می‌رسید. به همین دلیل، ایران‌شهر نگاه خود را بر احیای تمدن ایران متمرکز ساخت و فریاد برآورد که «مسئله ما، عشق ما، ایران جوان و آزاد است» این کشور مرز یگانه تکیه‌گاه ماست و سزاوار است در راه آن هر مرز دیگری را به جان و دل خریدار باشیم (ص ۴۵).

بر همین اساس، ایران‌شهر با آرزوهای از نگرشهای ایران‌گرایانه و غرب‌شناسانه می‌کوشید زمینه و بستر مناسب را برای پرورش روح ایران جوان و آزاد، نشو و نما و نمایی نیروی معنوی نژاد ایرانی فراهم آورد؛ سرازیر پیشرفت ملل اروپایی را ابضاج و نیازهای حقیقی ملت ایران را به تمدن غرب شرح دهد؛ با نقد و ارزیابی وضعیت کنونی جامعه ایران و بیان کاستیهای آن با پیشنهادها و راهنماییهای عملی، ایران جوان و آزاد را در مسیر اصلاح معنی‌بخش سوق دهد؛ از همهٔ ابزارها و امکانات علمی جهت ریشه کن ساختن فساد اخلاقی از ذهن و ضمیر نسل ایرانی بهره‌جوید؛ با پشتیبانی از عناصر پاک و نیروهای متفکر، آینهٔ افکار و احساسات ایرانیان باشد و عرصه‌ای برای تجلی روح ایرانی در ساحت علم و ادب و تظاهرات آن در انظار عالم غرب فراهم سازد (ص ۴۵). از این رو، ایران‌شهر را می‌توان از پیشگامان ناسیونالیسم رو به رشد و فراطرای سنهاي پس از کودتای ۱۲۹۹ بر شمرده که بعدها با روی کار آمدن رضاشاه به سوی شوونیسم و باستان‌گرایی سوق یافت. ایران‌شهر

آغازگر راهی بود که اندکی بعد مجله «آینده» در تهران به همت محمود انشار آن را با صراحت و قدرت بیشتری پیمود، زیرا این نشریه مطلوب خرد را حفظ و تکمیل وحدت ملی ایران به قیمت اثر میان برداشتن همه اختلافات سیاسی، قومی، اجتماعی، زبانی، فرهنگی و امثال آن می‌دانست تا ملتی واحد با زبان و فرهنگی واحد پدید آید (۴: صص ۵-۶).

هنگام انشار ایرانشهر، جهان دستخوش بحرانهای بزرگ اجتماعی و اقتصادی سالهای پس از جنگ جهانی اول بود که هر کس را وا می‌داشت تا تنها به ادامه بقای خود فکر کند، اما «ایران‌گرایی» برای گرداندگان نشریه از چنان ارزشی برخوردار بود که در راه آن همه گونه «فداکاری» و «تحمل شنایده» و صرف «گرانباترین» دقایق‌های عمر و سرمایه‌های دماغی<sup>۱۱</sup> نه تنها بسیار آسان می‌نمود، بلکه افتخاری بزرگ محسوب می‌شد (۴۵: ص ۱). زیرا با توجه به مسائل زیر یک فرصت استثنایی برای رهایی ملل تحت ستمی چون ایران فراهم شده بود: ناتوانی مشروطیت در پی‌ریزی یک دولت - ملت مدرن، یکپارچه، دموکراتیک و نیرومند؛ فشار رو به افزایش قدرتهای امپریالیستی غرب و تحقیر بیش از پیش ملل شرقی، از جمله ایران در ابتدای جنگ جهانی اول که می‌رفت شیرازه حیات آنان را از هم بگسلد و سرخوردگیها و ناکامیهای گسترده نسل راستین مشروطه خواهان ایران‌گرا و سرانجام بروز و ظهور ایدئولوژیهای پر جاذبه‌ای چون ناسیونالیسم در اغلب نقاط جهان که تجدیدگرایان ایرانی را وا می‌داشت عصر طلایی تمدن ایران را در روزگار باستان جستجو کنند و بازسازی و احیای دوباره عظمت ایران و ایرانی را در سرلوحه برنامه‌ها و آرمانهای خود قرار دهند. فضای سیاسی - اجتماعی پس از جنگ جهانی و اضمحلال نسبی قدرتهای سطره‌گر غرب نیز این فرصت را فراهم آورد. بدین ترتیب، هواداران این تفکر به هر قیمتی حتی تن دادن به دیکتاتوری و قربانی کردن آرمانهای مشروطیت حاضر بودند، در راه تحقق آن گام بردارند و با بیان هنرمندانه افتخارات گذشته و سرپوش نهادن به ناکامیهای حال و طرح آرزوهای بزرگ برای آینده، تنها به شکل‌گیری هویت ملی جدید که برآیند آرمانهای یادشده بود، بیندیشند.

به اعتقاد ایرانشهر، روح ایرانی برغم همه آسیبها و شلایده تاریخی، هر چند اندکی خسته و افسرده به نظر می‌رسید، اما هنوز زنده بود و مانند آتشی زیر خاکستر و با آب زلالی در زیر توده خاکشاک می‌نمود. این خاکستر و خاکشاک پیامد استیلای خودکامگان ضد میهن و مترجعان همدست آنها و ناشی از سلطه بیگانه بود که اگر فضا و فرصتی مساعد به دست می‌آمد، روح ایرانی دوباره از زیر این آوار فوران نموده و در پرتو یک انقلاب فکری و سیاسی بشریت را مفتون خود می‌ساخت و پیشتاز علم و صنعت می‌گردید (۴۶: صص ۲۹۸-۵۰۳). زیرا هنوز درخت فطانت و فرهنگ آن به کلی نخشکیده بود، بلکه سخت محتاج آبیاری از یک منبع فیض تربیت و تابش آفتاب تشویق و هم‌ملی بود.

آن آفتاب و آن منبع فیض چیزی جز آزادی و علم نبود. در این راه باید با حره انبوی خرافات که در پوشش دین قرای دماغی ملت را به احراف می‌کشاند و رویاروی غنوم و افکار جدید قرار می‌گرفت، به مقاله برحاست و علم آگاهی را به بیداری حس ملت بهم آمیخت (۱۹ صص ۱۹۵-۱۹۷).

نگارنده ضمن مقایسه خصیصه‌های روحی ملل گوناگون، روح ایرانی را برتری طلب و بلند پرواز دانست و همین خصیصه را راز زنده ماندن ملت ایران و حفظ استقلال آن بر شعرد و مدعی شد همین امر سبب حس غرور، غلو و افراط و تفریط هم در حوزه‌های اجتماعی - سیاسی و هم افکار و اعمال ایرانیان شده است. ظهور این همه شاعر، عارف، فیلسوف، پیامبر، و نیز مذاهب و فرق، عصبانهای سیاسی، انقلابها، قیامها و تجدد خواهیها در ایران از همین روحه نشأت می‌گیرد و در دورهای مختلف به شکلهای متفاوت بروز می‌یابد. به باور نویسنده این روحه عامل انحطاط کنونی نیست، بلکه عامل عقب گرد ما، مریدان ملت، اولیای دولت و علمای امت بوده‌اند که در تربیت این روح ملی قصور ورزیدند (۱۹: صص ۲۰۲-۲۰۳).

بنابراین، بزرگترین هدف و آرمان ایرانیان که می‌تواند ضامن «سعادت» آنها باشد، حفظ ملیت و ایرانیت است که هیچ عنصر یا محمل دیگری نمی‌تواند جانشین آن شود. احیای روح ملیت به عنوان یگانه عامل پیشرفت و اعتلای ایران می‌بایست بر هر چیز دیگر تقدم و اولویت یابد و ملت ایران را بیش از آشنا کردن با اجزای دیگر بشریت باید با افراد و مؤلفه‌های خود آشنا ساخت و عشق به میهن و ساکنانش را در وجود آنها رسوخ داد (۲۰: صص ۳۸-۴۳).

حفظ و اعتلای ملیت اکسیر حیات بخش و نفس مسیحایی برای ملت افسرده ایران است که بدون این هدف که نقطه مشترک حسیات و تعالیات ایرانیان است، این ملت نمی‌تواند سر برافرازد، زیرا ملیت شیرازه استقلال و نجات ماست و به طور خلاصه:

«ملیت ما ایرانیت است و ایرانیت همه چیز ماست: افتخار ما، شرافت ما، عظمت ما، قدسیت ما، ناموس ما و حیات ما. اگر ما ملیت را محور امل و اعمال خود قرار ندهیم، از دی همه چیزی خلاص شده دلرای همه چیز خواهیم شد. ماها پیش از هر چیز باید ایرانی باشیم و ایرانی نامیده شویم و ایرانی بمانیم. ایرانیت یک کلمه مقدس و جامعی است که تمام افراد ملت ایران را بدون تفریق مذهب و زبان در زیر شهر شهادت گستر خود جای می‌دهد. هر فردی که خون آریایی در بدن دارد و خاک ایران را وطن خود می‌شمارد، خواه کرد و بلوچ و خوانه زرتشتی و ازمنی، باید ایرانی شمرده و ایرانی نامیده شود» (۲۱: صص ۷۴-۷۵).

## برنامه پیشنهادی ایرانشهر برای انقلابی ایران

با توجه به عمق بحرانی که پیش روی کشور قرار داشت، نیرشهر نمی‌توانست صرفاً به طرح مسأله و بیان ضرورت آن بسنده کند، بلکه می‌بایست برای نجات فوری ایران، راه‌های برون رفت را نیز مطرح سازد؛ راه‌هایی که امرانه، تندرانه و ساختار شکنانه به نظر می‌رسید. بخشی از این راه‌ها آنهایی است که در آخرین شماره سال اول ارائه شد، به شرح زیر بود:

«ایران باید قهر تمدن غرب را قبول بنماید، یعنی باید قهر ترقی بکند، زیرا قانون تکامل، او را بدین کار مجبور خواهد ساخت قبول این تمدن و ترقی در نتیجه چند انقلاب به وجود خواهد آمد و یا به عبارت دیگر، برای قبول این تمدن محتاج چندین انقلاب خواهیم شد: انقلاب در تشکیلات سیاسی، انقلاب در عقاید و افکار و انقلاب در قلمرو ادبیات» (ص ۲۲، ص ۳۱۴).

به باور نویسنده، انقلاب‌های سیاسی، فکری و ادبی در سه شکل تخریب، تعمیر و ایجاد بروز می‌یابند؛ یعنی در هر یک از انقلاب‌های سه گانه ناگزیر باید بسیاری چیزها را از ریشه برکنند؛ برخی را اصلاح و ترمیم و برخی دیگر را از نو آفرید یا به آن افزود. البته، پیشروان این انقلاب‌ها نیز در نشر عقاید، تطبیق امکانات و بیداری روح افسرده ایرانی باید دو نکته مهم را مدنظر داشت باشند. نخست تولید حس ملیت؛ به این معنا که «ایرانی باید ملیت خود را بزرگترین نعمتها و حفظ آن را مقدس‌ترین وظیفه‌ها بشمارد، و برای احیای ملیت زندگی کند و فقط برای حفظ ملیت خود، زندگی را دوست داشته باشد».

هر فرد ایرانی باید آثار و مفاسد ملی خود را عزیز و محترم بدارد و از یادگارهای تاریخی نیاکان خود نگهداری بکند و هر فرد را که صدمه به ملیت او برسد و با خیال تحقیر ملیت او را در دماغ خود بیزد، دشمن بی‌امان خود بداند باید هر نوزاد ایرانی با یک حس غرور ملی پرورش یابد و ایرانی بودن را مایه سربلندی خود بداند» (ص ۲۲، ص ۳۱۵).

دوم اینکه تمدن امروزی غرب با همه ظاهر فریایی خود، طلایه دار سعادت بشر نیست. این تمدن داری معایب و کاستیهای بسیاری است که باید از قبول آن سخت پرهیز کرد. زیرا در این گلزار، بسی خس و خاشاک هست که از دور دیده نمی‌شود، اما باید از آنها دوری جست و سان زنبور غسل عمل کرد؛ یعنی «فقط آن گلها و برگها را بگزینیم که عصاره آنها تلخ و مضر نباشد تا بتوانیم یک شهد شیرین و سالم برای مذاق خود بسازیم. بدین جهت ما می‌گوییم که ایرانی نباید روحا و جسماً بلایید و شرط یک فرهنگی بشود» (ص ۲۲، ص ۳۱۵).

اگر در این انقلاب‌ها و روش‌های سه گانه تخریب و تعمیر و ایجاد، فرمان عقل سلیم و مقتضیات زمان و مکان و تجربه‌های تلخ و شیرین تاریخ خود را ملاک قرار دهیم، آن وقت پیدایش ایران جوان و آزاد؛ آرمانی قابل دسترس خواهد بود و در پرتو چنین کشوری و با استعانت از ذکاوت

فانی و آریایی خود، حتی تمدن امروزی غرب را ملاقات خواهیم بخشید معشوقه ما و محور اعمال ما نیز همین مقصود است (۲۲: صص ۳۱۵-۳۱۶).

تحقق این آرمان نیازمند شناخت وضع موجود و چالشهای پیش رو و نیز ترسیم و طراحی برنامه‌های عملی برای آینده بود. از نگاه ایرانشهر، وضعیت ایران مشابه تمدن بیماری بود که بتازگی از مرضی مهلک رهایی یافته و اگر اندکی افراط و تفریط درحن او صورت پذیرد، بیماری‌اش خود نموده و شدیدتر از قبل او را گرفتار و حتی هلاک می‌سازد. ناکتون نو اسیر هوا و هوس شاهان و عوام فریبان تاریخ بوده است، اما اکنون در حال بیداری و پی بردن به حقوق خود است و می‌طلبد که یک انقلاب اساسی و تحول بنیادی در حیات اجتماعی خود پدید آورد و براساس تجربه ملت‌های پیشرو در این چرخه می‌بایست:

- ۱- خون ایرانی تصفیه شود؛ خواه با ربختن خونهای فاسد، خواه در ازدواج با عناصر قویتر و خواه با کوچ دادن عناصر ملت؛
- ۲- ایجاد انفت و سازگاری میان دین و ملت؛
- ۳- حل این مسأله که در نظام اناری باید اصل تمرکز را پذیرفت با اصل عدم تمرکز را؛
- ۴- یافتن راههای عملی و علمی برای اصلاح روحانیت ایران و آشنا ساختن آنها با مفروضات زمان؛
- ۵- بازسازی نیروهای مسلح به منظور حفظ و تدوام استقلال و امنیت ایران، با توجه به این نکته که ارتش باید تدافعی باشد یا تهاجمی؟
- ۶- روشن نمودن سیاستهای کلان اقتصادی و اینکه آیا باید رقابت آزاد بین المللی (اقتصاد بازار آزاد) را پذیرفت یا نه؟
- ۷- جستجوی راههای علمی و عملی برای جدایی عرف از شرع (قوة روحانی از قوای جسمانی)؛
- ۸- حل منازعه میان علم و دین از یک سو و عقل با تقلید از سوی دیگر؛
- ۹- تقویت زبان فارسی و اصلاح و پیرایش آن از عناصر بیگانه با روشهای نوین؛
- ۱۰- اصلاح اصول تعلیم و تربیت مطابق با روحیات و نیازهای ملی ایران؛
- ۱۱- گسستن بندهای اسارت و جهالت زنان با توجه به میزان آزادیهای مجاز برای آنها و یافتن راههای اعطای آزادی و انجام اصلاحات درباره آنها (۲۳: صص ۲۳۵-۲۳۷).

نچه در مقاله بر آن تأکید می‌شود، در واقع سرخط اصلی چششهای جوامع سستی در برابر هجوم سهمگین امواج مدرنیته بود که هنوز پس از هشت دهه بسیاری از آنها بدون پاسخ مانده‌اند. هر چند مجله ایرانشهر و نشریات روشفکری پس از آن در این راه از هیچ اقدام روشنگرانه و گاه تعصب‌آمیزی دریغ نوزیدند، اما با جهت‌گیری متضاد دوره پهلوی و دوره جمهوری اسلامی هنوز این مسائل کلیدی از نظر تئوریک بلا تکلیف باقی مانده‌اند و تنها پاسخهای سیاسی موقت و متناسب با ایدئولوژیهای حاکم بر دو دوره یاد شده به آنها داده شده است؛ حتی آنکه این حوزه جدی نیازمند اندیشه‌مورزی، نظریه پردازی و فراهم آوردن پشتوانه‌های تئوریک و سازگار با فرهنگ و تمدن ایرانی است و تاگره این مسائل گشوده نشود، در برخورد با دنیای مدرن سردرگم خواهیم ماند.

گراندگان ایرانشهر نیز به این موضوع واقف بودند از نگاه آنها در پی هر برانداختن باید یک برافراشتن صورت پذیرد، اما در ایران همواره وجه سلسلی و تخریبگری به مراتب نیرومندتر از وجه ایجاددی و آبادگری است که اصلاح آن جز در پرتو معارف نوین ممکن نخواهد شد.

مقصود از معارف، همه عوامل و عناصری است که اندیشه و دانش را به ملت تلقین و تعلیم نماید و این امر نه تنها فراتر از وظایف مطبوعات و وزارت معارف است بلکه شامل همه قوانین، برنامه‌های آموزشی، چاپ و نشر انجمنهای علمی، ادبی، نشستها، نظنها، تبلیغات، وعظها، کتابها و مانند آنها نیز می‌شود. بنابراین، معارف را باید منبع فیض و منشأ حیات جمعی و یگانه نگاهبان روح استقلال و عظمت ملت ایران تلقی کرد که باید بر سه اصل زیر مبتنی باشد:

نخستین و مهمترین رکن و روح معارف باید ایجاد حس ملیت، برتر دانستن نژاد ایرانی و تعلق شدید به نیاکان، آب و خاک، زبان، دین، آداب و شعائر ملی ایران باشد تا ملت ایران در پرتو آن احساس غرور و سربلندی کند.

دومین رکن معارف، تعلیم عقلانی و استدلالی امور است. این رویه با توجه به هوش سرشار ایرانیان بسیار واجب و مفید است. باید برای هر سؤال دلایل علمی و عقلی ارائه گردد، بویژه از طرح جوابهای واهی و بی مبنا برای کودکان خودداری و کنجکاری آنان برانگیخته شود و به هیچ وجه به پاسخهای تعبدی و تقلی بسنده نگردد.

سومین رکن معارف است؛ به گونه ای که میان قوای جسمی و روحی تعادل برقرار گردد. استعدادها و توانمندیهای ذهنی در مسیری درست هدایت و افزادی تلقین است. امیدوار و پرتلاش پرورش یابد و ایران در پناه همین سرمایه‌های انسانی از منجلاب نفسانیت مادی آزاد گردد و به پشتوانه نیروی معنوی و روحی خود به عنوان سرمشق و مراد ملل دیگر سر برافرازد (۲۳: صص ۲۳۸-۲۵۰).

بدین ترتیب، ایران گرای و نیز بسط و ترویج آن در کانون فعالیت‌های ایرانشهر قرار گرفت و به عنوان چاره نهایی دردهای مزمین ایرانیان نگریسته شد و هر اندیشه یا حرکت اصلاحی یا نوسازانه دیگر می‌بایست بر این پایه استوار گردد. ایران مجموعه‌ای از هم گسیخته، پراکنده، منحل، فاسد و فاقد هویت پندارسته می‌شد که قبل از هر چیز می‌بایست آن را به هم پیوسته، یکپارچه، متحد، خودآگاه، تربیت یافته و مستقل ساخت و در پرتو یک «انقلاب اجتماعی»، اصلاحات را در عرصه‌های گوناگون از سر گرفت. وجود این آرزو به معنای امتداد حیات تلقی می‌شد و کامیابی هر فرد یا ملتی در نیل به مدارج تمدن و ترقی به درجه شدت و ضعف آرزوها و آرمانهای آن بستگی داشت و انقطاع آرزو معنایی جز انقطاع حیات نداشت. بنابراین، تحقق این آرمانها باید آرزوی همه افراد ملت و خطیرترین رسالت آنها به شمار رود و همه برنامه ریزان و سیاستگذاران کشور و دلسوزان اعتلای ایران در راه آن گام بر دارند.



گردانندگان ایرانشهر نیز برای پیسودن این راه دشوار وعده دادند در صورت فراهم آمدن شرایط و امکانات، مجله‌های جدیدی انتشار می‌دهند که هر یک با هدف معارف افزایی، مسائل متعدد جامعه ایران را مطرح و به سهم خودگره گشایی نماید که اهم آن شرح زیر بود:

- ۱- ایرانشهر (مجله فلسفی، اجتماعی، اخلاقی، با طرح مباحثی در حوزه دین و علم، فلسفه عصر جدید، علوم جدید، تمدن غرب و شرق، فلسفه طبیعت و...)
- ۲- رهنمای ایرانشهر (مجله اقتصادی و فنی با مباحثی در حوزه تجارت، اختراعات، ابداعات علمی، فعالیت‌های اقتصادی و عمرانی و مانند آن)؛
- ۳- نژاد ایرانشهر (مجله تعلیم و تربیت با طرح مباحثی در حوزه آموزش ابتدایی، عالی و متوسط، تربیت اطفال، بهداشت، کتابهای اخلاقی، ورزش، تربیت جوانان و...)
- ۴- زنان ایرانشهر (طرح همه مسائل مبتلا به زنان از تعلیم و تربیت تا همسر داری و مقایسه وضعیت زنان ایران با جهان)؛
- ۵- فرهنگ ایرانشهر (مجله علمی، ادبی، هنری و درباره اصلاح خط و زبان، زبان فارسی، هنرهای ظریفه، موزه‌ها و...) (۲۴: صص ۵۷۳-۵۷۴).

#### ایران باستان

استفاده از آری از تاریخ به منظور تجدید خاطره دوران باستان، احیای حس ایریت و آشنایی با ستمها و موارد کهن و یادگاران گذشته، از دیگر تلاشهای مجله ایرانشهر بود و بخش عمده‌ای از مطالب آن را شکل می‌داد. چنین نگرشی مستلزم نگاهی جدید به تاریخ به عنوان خاطرات مشترک یک ملت و شکل دهنده هویت ملی و نیز یگانه عامل شناسایی نقاط ضعف و قوت یک تمدن بود. سر دیر این نشریه نیز تاریخ را علم شناخت بیماریهای اجتماعی ملتها و چاره‌یابی در باب آنها می‌پنداشت:

«تاریخ یک سینمای دائم الحركه حیات نوع بشر است. تاریخ جام جهان نعلی زمین و زمان است. تاریخ یک پرده نقاشی است که تصویرهای رنگارنگ وقایع و حوادث عالم و نقشهای متضاد ترفی و انحطاط و طلوع و غروب اقوام روی زمین را نشان می‌دهد» (۲۵: صص ۲۴-۲۵).

نویسنده، حوادث عالم و چرخش تاریخ را مبنی بر قانون علیت می‌دانست که می‌توانست راز عظمت و انحطاط تمدنها و ملتها را مکشوف سازد، زیرا مقدرات امروز ملتها زاده اعمال دیروزی است و فردای او بر بنیاد امروز شکل می‌گیرد و چون پرونده دیروز بسته شده، ناگزیریم به نتیجه اعمال آن گردن نهیم. اما امروز به عنوان یک فرصت جهت حسن استعمال و عبرت از دیروز در اختیار ماست که باید با بررسی علل فروپاشی و انحطاط تمدن ایران کهن و با حسن وطن خواهانه امروز را بسازیم (۲۵: صص ۲۶-۲۷).

اما گردانندگان مجله، استفاده از تاریخ را تنها به دوره پیش از اسلام محدود می‌کردند حتی درخشان‌ترین دوره‌های ایران پس از اسلام عملاً خارج از حوزه مطالعات آنها قرار داشت و آشکارا نفی می‌شد. بدین ترتیب، ادعای آنها در باب لزوم شناخت و ارزیابی علل عقب ماندگی ایران، بدون مطالعه دوران پرفراز و نشیب پس از اسلام نمی‌توانست ادعای صادقانه‌ای باشد؛ دوره‌ای که هم به لحاظ کثرت منابع تاریخی و هم پیوند زبانی، فرهنگی و مذهبی بیشتر از دوره قبل از اسلام قابلیت شناسایی داشت، زیرا دوره پیش از اسلام به دلیل گستردگی فکری، اعتقادی و فرهنگی و نیز قلت منابع تاریخی بسیار دشوارتر می‌توانست مورد بررسی قرار گیرد. به همین علت مواضع مجله ایران‌شهر در حوزه مطالعات تاریخی چیزی جز استفاده لبریزی و عمل گریانه از تاریخ نبود.

با همین هدف، ایران‌شهر از چند زاویه متفاوت به بررسی و تجلیل از ایران باستان به عنوان تنها روزگار عظمت و اعتلای ایران پرداخت. این حوزه‌ها به ترتیب عبارت بود از: مقالات تحقیقی و تاریخی در باب حکومت و کشورداری؛ شرح احوال بزرگان علم و دین و هنر و سیاست و بیان خدمات ماندگار آنها در دوازدهمین تاریخ این سرزمین؛ بررسی آثار و اینه تاریخی دوره باستان به عنوان میراثی جهانی؛ معرفی آداب و سنتها و رسوم کهن ایرانی به عنوان مراسمی ممتاز در جهان امروز و سرانجام حماسه سربازی و زنجمره در حسرت روزگاران گذشته که اینک با نگاهی اجمالی به سر خط اصلی یکایک آنها اشاره خواهد شد:

#### الف- مقالات تاریخی

ایران‌شهر مقالات متعددی در حوزه تاریخ ایران قبل از اسلام منتشر داد. نخستین مقاله که با لحنی ستایش آمیز به نگارش در آمد، بررسی نظام اثری عهد داریوش اول بود. نویسنده با ترسیم فضای آشفته و بحرانیهای سیاسی که داریوش بر سر جانشینی با آن رویرو بود، می‌نویسد: «او با تدبیر عملی و قوت بازو و شهامت و شجاعت همه آن مشکلات را دفع کرده، اصلاحات جدید در مملکت نمود و با انتصاب ساتراپهای کارآمد و اعطای یک رشته آزادیهای داخلی، اقوام و فرهنگهای متفاوت را زیر لویای بیرق پارس گرد آورد و با مشاوره در امور و ضرب سکه کشور را در مسیر پیشرفت قرار داد» (صص ۶-۱۰). نویسنده در شماره دوم، همین بحث را ادامه داد و کتاب «سلطنت ساسانیان، ملت، مملکت و دربار» اثر کریستن سن را در ردیف بهترین و مستندترین پژوهشهای ایران باستان دانست و یک فصل از آن را ترجمه و در مجله درج نمود (صص ۲۸-۴۲).

افقام دیگر در همین راستا ترجمه مقاله‌ای در باب سفارت عرب در دربار ساسانی بود که در اصل گزیده‌ای آزاد از کتاب «محمد و جانشینان او» تألیف واتسکن ابرونیک بود. نویسنده در این مقاله و در تحلیل شکست سلسلانیان بدون اشاره به بن بست فکری، تضادهای طغفانی، فقر و فشار گسترده در لایه‌های اجتماعی جامعه عصر ساسانی و نیز قدرت سحرآمیز و تسخیرکننده دین اسلام،

علت اصلی فروپاشی این سلسله را فقط فساد دربار و اهتمام خاندان حکومت به امور شخصی می‌شمارد که سبب شد پیام‌های اعراب را نادیده انگارند (۸ صص ۲۹۲-۲۹۹) و اساساً به دیگر ابعاد قضیه توجه نمی‌کند.

از فعالترین نویسندگان مقالات تاریخی در حوزه ایران باستان ابراهیم پورداوود - ناسیونالیست دو آتشه و ضد عرب - بود. او تنها در مقاله «پیغ» و جایگاه آن در اوستا و سیر تحول آن نزد ایرانیان به اسلام و عرب تعرض نکرد و تنها به گزارش تحقیقی اکتفا نمود (۹ صص ۳۸۵-۴۸۶)، اما در مقاله دیگری که نگرشی اجمالی به ایران باستان داشت، در عزای روزگار گذشته ماتم گرفت و تا آنجا که می‌توانست در باب سیطره عرب و غارتگری آنها نوحه سرایی کرد. به باور او فرق میان اسکندر و اعراب در این بود که یونانیان می‌خواستند ایران را تحت فرمان خویش در آورند. اما اعراب جز به نابودی آن رضا نمی‌دادند (۱۰ ص ۳۴۲). به همین دلیل خط پهلوی جای خود را به خط عرب داد که آن هم مخصوص طبقات عالی بود. واژگان عرب زبان فارسی را رنجور ساخت و نزدیک به دوست سال حاکم توانگر ایران دچار دربوزگی، رنج و شکنج گردید. این دو قرن را سیاهترین روزگار تاریخی ما می‌توان نامید. تا بتدریج ندای استقلال بر آمد و اندکی بعد کشور دستخوش تهاجم ویرانگر مغول شد که آنها نیز گوی سبقت را از اعراب ربودند.

به باور نویسنده، تهاجم مغول در کتاب «بهن یشت» زرتشتی پیشگویی شده بود که نویسنده در ادامه گفتارش این روایت را به تفصیل شرح می‌دهد (۱۰ صص ۳۴۳-۳۵۱).

#### ب - شرح حال نخبگان ایران باستان

دومین حوزه مطالعات باستان‌نگریانه ایرانشهر را بررسی شرح احوال و افکار شخصیت‌های برجسته این عصر شکل می‌داد. شخصیت‌هایی که به عنوان مفاخر ملی شایسته ستایش و تأسی بودند طبیعتاً در رأس همه این شخصیت‌ها پیامبر نامبردار ایران زرتشت قرار داشت که چند مقاله درباره او انتشار یافت. در یکی از این مقالات که با هدف لزوم توجه دوباره به زرتشت نگاشته شد، نویسنده پیام بلند راست گفتاری، راست کرداری و راست پنداری زرتشت را چکیده و شاه‌یت پیام همه پیام‌آوران تاریخ دانست و آن را فلسفه حیات، مبارزه، کوشش، جنگ و غلبه و بنیان فلسفه امروز خواند و جنبه‌های فاسد اخلاق امروز یعنی دروغ و بی‌کاری را زیر سؤال برد و از همگان خواست بار دیگر این پیام را بشنوند و به کار بندند (۲۸ صص ۷۴-۸۱).

گذشت از زرتشت، ایرانشهر به بررسی چند شخصیت دیگر، از جمله زریاب پارسی، بارید، اردشیر بابکان، داریوش، و کوروش و این مقع پرداخت. در شرح احوال بارید، نویسنده با اشاره به اهمیت موسیقی به عنوان پیدارکننده روح و غذای جان و اعتلا دهنده روان می‌نویسد: ایران قدیم از قوه این روح برخوردار بود. او با طرح حکایات و خاطرات عصر بارید و خسرو پرویز، فهرستی از

مهمترین آوازه‌های ساخته وی را بیان می‌دارد و تأکید می‌کند برای ورود و انکشاف یک دوره موسیقی در ایران، حافظه تاریخی بزرگی وجود دارد و می‌توانیم باور کنیم که شاه پرده‌های موسیقی تازه و زنده ایران آینده - که احساسات ملی و ادبی ما را در نغمه‌های زنده تر و بهتر ساز خواهند کرد- تاریخ بلندی در پشت سر دارد. البته، میان ما و آن دوره طلایی از پرده‌های حزن انگیز و خرافات پرشادانه شده است، اما باید باربدها را دوباره در خاطره‌ها زنده کنیم (۱۴: صص ۶۱-۷۴).

مناسفانه از نگاه یک سویه و غرض آمیز مجله، این پرده حزن انگیز و خرافی چیزی جز دوران طولانی پس از اسلام نبود که به مثابه دوره‌ای انحرافی و تحمیلی در مسیر تمدن و فرهنگ ایرانی نگریسته می‌شد و هر گونه تحقیر و تحریف آن مجاز بود.

پرداختن به پادشاهان و شرح خدمات آنها از برجسته ترین جلوه های باستان گرایانه مجله ایرانشهر بود. یکی از این نویسندگان عباس قیبال، اسناد تاریخ بود. او در مقاله اردشیر بابکان، وی را از ستارگان قدر اول آسمان عظمت و افتخار نژاد ایرانی بر شمرده که نور وجودش روشنی استقلال را بر این سرزمین تاباند. او مدعی شد شرح خدمات این مرد به قوم ایرانی و متی که بر گردن کشور دارد، محتاج تدوین چندین رساله جداگانه است که اهم آن به قرار زیر است:

۱- برانداختن نظام ملوک الطوایفی و پایان دادن به هرج و مرج داخلی و منازعه پیروزمندانه با روم و حفظ اعتبار و استقلال کشور؛ ۲- رعیت پروری، آبادگری و عدالت او که هنوز گفتارش در این حوزه‌ها محل توجه اهل نظر است؛ ۳- رسمی کردن آیین زرتشت و سعی در ترویج آن که در واقع اساس ملیت ایرانی محسوب می‌شد، بزرگترین خدمت اردشیر است، زیرا بدون وجود آن زندگی حقیقی دشوار می‌نمود؛ ۴- احبای ملیت و هويت ملی که پیش از وی با این صراحت طرح نشده بود؛ ۵- علم پروری و پشتیبانی از عالمان که در این باب کمالات فاضل زیادی از وی نقل شده است (۶: صص ۴۸-۵۵). گذشته از این، نگارنده با کمک یکی از نقاشان و با استفاده از کتیبه‌ها و دیگر آثار به جا مانده تصویری از نمثال اردشیر تهیه کرد و در مجله به چاپ رساند.

نکته قابل تأمل، رسمی کردن آیین زرتشت و پیوند دین و سیاست است که در این جا به عنوان بزرگترین خدمت اردشیر تلقی می‌گردد و در همان حال و با نگرش دوگانه در دوره اسلامی و بویژه در زمان انتشار مجله این موضوع یکی از آفات بزرگ و نشانه های آشکار انحطاط و غف ماندگی جامعه ایران محسوب می‌شود که می‌بایست در راه جدایی شرع از عرف از هیچ تلاشی فروگذار نکرد؛ موضوعی که گردانندگان مجله همواره آن را تکرار نموده، مقالات متعددی در باب آن نوشتند!

در کنار مقالات تحقیقی، این مجله به منظور یادآوری مستمر شخصیت‌های تاریخی و باستانی ایران چند مسابقه برگزار کرد که در یکی از آنها سؤلهای زیر مطرح شده بود: الف- پنج نفر از رجال سیاسی و پادشاهان بزرگ ایران کدامند؟ ب - نخستین پنج نفر از بزرگان غیر سیاسی ایران

کدامند؟ پس از برگزاری مسابقه با نگاهی گزینشی و هذمنمد به درج پاسخها پرداخت که به یکی از این پاسخها اشاره می‌کنیم: پاسخ سؤال الف- کبخسرو کورش، داریوش، اردشیر بابکان، شاپور ذوالکاف، نادرشاه. پاسخ سؤال ب- زرتشت، جاماسب، ابن سینا، خیام، فردوسی (۲۹) صص ۲۲۰-۲۲۱.

### ج - معرفی آثار و موارث تمدنی ایران باستان

سومین حوزه مطالعات تاریخی، پرداختن به آثار و ابنیه باستانی ایران به عنوان شاهکارهای تاریخ بود. در آغاز این گفتار، نویسنده به رد این ادعا که ایرانیان قدیم در صنایع فاقد قدرت ابداع و ابتکار بوده و هر چه به عمل آورده اند ناشی از تقلید و استنساخ آثار ملل دیگر بوده است، پرداخت و آن را از اساس باطل دانست و نتیجه گرفت: اگر ایرانیان چیزی از ملل دیگر اخذ کرده باشند؛ اولاً آن را تکامل و تنوع بخشیده اند و لباس و روح ایرانی بر آن دمیده اند، ثانیاً آن را به ملل دیگر آموخته اند. لذا در ویژگی اخذ و تقلید و نشر و تعلیم از خصایص روح ایرانی است که در حوزه تمدن اسلامی نیز این نقش را به زیباترین شکل ایفا کرد (۳۰: صص ۱۰۴-۱۰۷).

یکی از مقالات ایرانشهر در این حوزه، بررسی خطوط میخی و سنگ نوشته های عهد باستان بود. نگارنده ضمن انتقاد از جغرافیایی که ایرانیان به این اسناد گرنها روا داشته اند، آنها را زبان گویای تمدن درخشان ایران دانست. و با اشاره به عدم تسلط ایرانیان در خواندن و رمزگشایی کتیبه‌ها نوشت ملتی که تواند تاریخ خود را بخواند، قوه و احساس عظمت و اعتلا را در خود نخواهد یافت و مانند فرزندی است که پدر خود را نشناسد و همواره سرفاکنند و زیور بماند. ما مطمئنیم وقتی ملت ایران به هوش آید، برای آن گنجهای تاریخی که به دست خود ناپود کرده یا به اجانب فروخته است، فرنها خواهد گریست و این نسل بیچاره وقتی آثار عظمت و انتخار نیاکان خود را در مرزهای فرنگ بیاید، نغشهای زمامداران خائن و فروشندگان آن را از خاک بیرون کشیده، آتش خواهد زد (۳۱: صص ۸۱-۸۳).

نویسنده با اظهار تأسف از بی توجهی ارباب علم به کشف و فراتت این آثار، حفظ و پاسداری از این گنجینه و کنجکاوای در باب محتوای آن را بر همگان فرض دانست و در ادامه مقاله به بررسی چگونگی مطالعه و کشف این آثار توسط مستشرقان پرداخت (۳۱: صص ۸۳-۸۵).

در مقاله‌ای دیگر نویسنده به معرفی « فرش بهار کسری، پرداخت و آن را از آثار هنری اعجاب انگیز روزگار خود شمرد که توسط اعراب به یغما برده شد و پاره پاره گردید و میان آنها تقسیم شد. این فرش شصت گز در شصت گز و با انواع جواهر آراسته شده بود و در متن آن باغ بزرگی با گلها و جویبارها و درختان و حوضهای آب نقش شده بود و خسرو پرویز مراسم و اعیاد را روی آن برپا می‌کرد. نویسنده آن را اثری بی‌همتا خواند که تاکنون نظیر آن بافت نشده است. به

همین دلیل، یادآوری آن هزار قرن دیگر نیز قدرشناسان هنر و مدنیت ایران را داغدار خواهد ساخت و اگر امروز بر خرابی آثار تاریخی ناله سر دهیم، رواست و گذشتگان را در عدم نگهداری آن ملامت کنیم بجاست و اگر امروز خود ما این موارث گرانبها را پاس نداریم، مستحق همان سرزنشها خواهیم شد (۳۲: صص ۲۳۴-۲۳۷).

در گفتاری دیگر همین نویسنده به بهانه نمایشگاه صنایع در استانبول نمونه ای از مینیاتور مزین السلطان را انتشار داد که در مرکز آن تصویر زرنشت و گرداگرد آن تصاویر سعدی، حافظ، فردوسی و خیام نقش شده بود. نویسنده با تجلیل مختصری از مقام شاعران یاد شده نوشت: زرنشت با رخسار نورانی این سروده را که خلاصه تمام ادیان عالم و جامع انکار همه فلاسفه می‌باشد، نزنم می‌کند (۳۳: صص ۱۵۶-۱۶۴).

فای پور بهروز در راه تاریک زندگی، منش نیکو، گویش نیکو و کتش نیکو را یگانه رهنمای خود سازه (۳۳: ص ۱۶۴).

از نگرانیهای عمده ایرانشهر و دیگر ملی گرایان ایرانی، هراس از تخریب بیشتر این آثار و فقدان موزه ای برای نگهداری این موارث کهن بود. لذا ایرانشهر از دولت خواست تا این مهم را در سر لوحه اقدامات خود قرار دهد و نوشت هر چند غریبان موارث ما را غارت کرده اند، اما بی تردید اگر به این اقدام دست نمی یازیدند، همین آثار نیز از دست می رفت. رسالت آگاهان ایرانی تشکیل انجمنها و موزه ها برای حفاظت از این آثار و معرفی آنها به توده هاست (۳۴: صص ۳۰۰-۳۰۱).

در همین رستا، عباس اقبال در مقایسه گنبد سلطانیه با طاق کسری مدعی شد بیش از آنکه مقامات و مردم ایران در حفظ و نگهداری این تار تاریخی بکوشند، بلندای مقام و عظمت دوره باستان و شاهان آن روزگار که صاحب فضایل و مفخر عرب و عجم بودند، سبب شده است تا مردم در برابر آنها ادای احترام کنند و دست جفای آنها کمتر متوجه آثاری چون ایوان ملایین گردد که سازنده آن خسرو نوشیروان عادل بود، حال آنکه گنبد سلطانیه با نیمی از قدمت آن بیشتر رو به ویرانه نهاده است (۶: صص ۴۰۵-۴۰۶).

گذشته از این، به نظر می رسد آثار تاریخی ایران باستان از سبک و کیفیتی متمایز و منحصر به فرد ساخته شده اند. به همین دلیل، محمود افشار با نگاه به سیر تاریخی آثار و آیین تاریخی ایران، آن را در سه دوره متفاوت و با حرکتی رو به عقب تفسیر کرد که هر چه از عهد باستان به دوره معاصر گام می گذاریم، از قوت و استحکام آثار کاسته شده است:

از روز ثمننسان سه دوره به پس رفیم      گویی که زمین از ما یکساره پشیمان بود  
یک دوره بانهارا از سنگگ بها کردیم      آن عهد ز کیخسرو تا دوره ساسان بود  
آثار دوره دوم از آجر و از کاشی است      این دوره ز شه عباس تا عهد کریمخان بود

امروز بناها را از چینه و گسل سازیم و این دوره ویرانی بنساختن ز تهران بود  
(صص ۱۴۵-۱۴۶)

#### د - معرفی اعیاد، رسوم و ستهای کهن

از دیگر عرصه‌های مباحث تاریخی ایرانشهر، یادآوری و بررسی ستهها و رسوم کهن ایران باستان بود؛ ستهایی که مؤلفه‌های ممتاز و متمایز فرهنگ و تمدن ایران را شکل می‌داد و نوروز نمونه‌ای از آن بود. ایرانشهر با نگاهی به مبدأ پیدایش این عید ملی و تحولات آن در ایران پیش و پس از اسلام پیشنهاد کرد این عید بزرگ که همراه با زایش طبیعت است، به نام ایرانیان به یک عید بین‌المللی تبدیل شود؛ روزی که در آن، جمشید پادشاه سزیده‌ای ایران بار عام داد و درهای لطف را به روی رعایا گشود.

به باور نویسنده در ایران باستان جشنها و اعیاد متعددی وجود داشت که با تعصب عرب در امحای یادگاران کیش دیرین ایرانی و جهالت مردم ایران، از ضمیر ایرانیان پاک شد و تنها معدودی که با مذهب جدید مغایرت نداشت، بلکه توجیه اقتصادی آن جمع آوری هدایا و عیدی براساس سنت دیرینه ایرانیان برای حکمرانان بود، باقی ماند و با استقبال اعراب مواجه شد.

مغلوبیت ایران و احکام جدید، خونریزیها و بحرانه‌ها و ظلمتها روح ایرانی را خسته و پژمرده نمود؛ به گونه‌ای که از سال و گذشته خود غافل شد و بدین ترتیب بسیاری از ستهای او از میان رفت و تنها در پرتو پیروزی تشیع و نفوذ محبت خاندان علی (ع) در دوره‌های پس از امویان - با وجود ناملایماتی چون تهاجم ترکان و مغولان - اندک اندک پاره‌ای از این ستهها، بویژه در دوره صفویه احیا گردید، زیرا وحدت سیاسی ایران و نیز استقلال معنوی و تجلی روح ایرانی در لباس تشیع محصول این عصر بود (صص ۲۵۴-۲۷۳).

در همین حال ایرانشهر برخی از ستهای اسلامی را که وارد دین زرتشت شده، مانند قربانی کردن، محصول فشار فزاینده حکمرانان متعصب و مسلمان می‌دانست. به نوشته یکی از زرتشتیان این جمعیت چنان تحت فشار بودند که تا دوره ناصرالدین شاه جزیه پرداخت می‌کردند (۱۳: صص ۵۰۲-۵۰۵). قربانی کردن نیز ناشی از تحمیلات دوره شاه سلطان حسین و حکمران اعزامی وی به یزد است که با سختگیریهای وی و طرح اتهام کافر مطلق بودن آنها، موبدان زرتشتی را وا داشت در جلسات متعدد از حقانیت خود دفاع کنند، اما تنها یک بهانه باقی ماند و آن اینکه چرا زرتشتیان عید قربانی ندارند به همین دلیل آنها مجبور شدند جشن مهرگان خود (از ۱۶ تا ۲۰ مهر) را با قربانی همراه کنند؛ حال آنکه این یک بدعت بود، زیرا در آیین زرتشت کشتن حیوانات برآزار و سودمند گناه بزرگی است و نویسنده خواستار بر افشاندن آن شد و آن را دور از تمدن تلقی کرد (۱۳: صص ۵۰۵-۵۰۹).

## ۸- استفاده از نیروی شعر و خیال

آخرین و در عین حال گسترده ترین حوزه باستان‌نگرایانه، استفاده از نیروی ماندگار شعر و حماسه در باب گذشته بود در همین راستا، ایرانشهر یک مسابقه ادبی برگزار کرد و از همه شاعران خواست تا با لهام از قصیده مشهور خاقانی در باب ایوان مداین یک مسدس بسارند؛ به گونه‌ای که در همان سطح ناله دلخراش و تاریخی یک منت سالخورده را بازتاب دهد و با دهنه عبرت به روزگار کامروایی نیکان ما بتگردد و اشک حسرت بر دامن فرو ریزد (۳۶: ص ۲۴۷).

ایرانشهر در مقاله دیگری دوباره همگان را به هم آوایی و همدردی با خاقانی شاعر بزرگ و نزوح شاس ابرونی دعوت کرد و در ادامه یک نقاشی اثر حسین ظفر رانده و یک تفسیر اثر عدلرحیم هندی را به همراه مقدمه یکی از ادیبان برجسته انتشار داد. در این مجموعه تصویر به آتش کشیدن و غارت قصر سلطنتی مداین و اسیر شدن شهر بانو دختر پردگود به دست اعراب، در حالی که آتش و دود از کاخ زبانه می کشد ترسیم شده بود (۳۷: صص ۲۷۵-۲۷۷) و در کنار آن تفسیر مزبور با مطلع زیر آغاز می شد:

آن خطبه زیبای کش نام بدی ایران  
آن بارگه کسری آن درگه نوشروان  
آن خلوت کبخسرو آن خوابگاه شیران  
دیدمی که چنان گردید از ظلم و ستم ویران  
هان ای دل عبرت بین، از دهنه نگه کن هان  
ایوان مداین را آیینۀ عبرت دان

(۳۷: ص ۲۸۲)

در اقلیمی دیگر، ایرانشهر به انتشار تصویری پرداخت که قبر سیروس را در کنار خرابه‌های استخر نشان می‌داد و روح سیروس را به صورت یک زن با زلفهای پریشان و سیمای پژمرده و وحشت زده تصویر می کرد که پس از سیری در مرز و بوم ایران و مشاهده ویرجهای ناگوار آن و ر دست رفتن بخشهای وسیعی از قلمرو کشور و تخریب قصرها و ابنه تاریخی و فساد خون فرزندان ایران و فراموش شدن آداب و آیین عهد کینان با کمال نفرت، وحشت و تنگدلی منته مرغی که از چنگاک صیاد گریخته است، به سوی آشیان خود باز می گردد. این نقاشی که اثر کریم خان طاهر زاده جهاد بود، در واقع مقدمه یک مسابقه ادبی به شمار می‌رفت، زیرا ایرانشهر از همه صاحبان ذوق خواسته بود قطعه‌ای منظوم در دوازده بیت در ترسیم این وضعیت بسارند (۳۸: صص ۱۷۵-۱۷۶) که ایک نمونه‌هایی از آن را نقل می‌کنیم:

ز نفس غیرت و حس شرف و مردی  
کجاست صولت داریوش و فرساستانی  
نهاده کشور سیروس رو به اضحلال  
چگونه حکمروا گشته است قحط رجال  
که ملوک خویش نینم بدین نطق پامال...  
ز دست تنگ همان به که مرده باشم من

علی اکبر معظم پور



برون شد چون زن از ماوی مانوس	شیدستم که وقتی روح سیروس
سراسر دید ایران گشته ویران	همی گردید گرد خاک ایران
وطن را دید در دست اجانب	به هر سو رفت ز اطراف و جوانب
شده بر باد رسم باستانی	نشان باقی نسی از دور کیانی
ملول و مستمند و زار و نالان	در این ویرانه ها جمعی پریشان

سیدعلی آزاد پرورش

بر کنگره فصرش یک بوم نگهبان بود	بر مقبره سیروس نه خادم و درباری
بر درگهش از میران صد خادم و دربان بود	این قصر همان قصر است یک روز همین سیروس
هر رهگنری بگذشت انگشت بدنندان بود	از صنعت معماری وز صنعت حجاری
آن دولت آبادان از هند به یونان بود	خاکی که در آن اینان بودند شه شاهان
کین مملکت ایران است کین مملکت ایران بود	گر زنده شود دارا ترسم نشناسد باز

محمود انشار

البته، ترسیم چنین فضایی به معنای از دست دادن امید و سرخوردگی از گذشته و امروز نبود، بلکه به اعتقاد ایرانشهر با وجود همه ویرانها و جفاهای حاصله، خمیر مایه ذاتی تمدن و روح ایرانی همچنان قدرت پویندگی مجدد را دارا بود. به همین خاطر نویسنده در پایان سلسله مقالات «خوابهای ملین» در وصف تمدن و روحیات ایرانی نوشت:

«مدنیت ایران یک مدنیت عاریتی نیست، بلکه محصول فطانت ملی خود آنان است. هیچ دولتی تاکنون بزور استیلا نتوانسته عقل، فکر، وجدان و ایمان ملت را فتح کند و هیچ ملتی قادر نشده که او را به ترک کردن شخصیت خود مجبور سازد و روح او را بکشد. ایرانی همیشه ایرانی مانده و باز هم ایرانی خواهد ماند» (۱۲: صص ۱۰۷-۱۰۸).

\*\*\*\*\*

از آنچه گفته شده، نیک پیداست که هدف گرداندگان ایرانشهر، ترسیم دنیای آرمانی، پشرفته، بی تقص، ایمن، آباد و مترقی از ایران باستان بود که در نظام اداری و جهانداری پیشرو ملل دیگر محسوب می‌شد؛ مذهب زرتشتی هنوز الهام بخش و راهگشای بشر مدرن شمرده می‌شد؛ دولتمردانش بی همتا و هنرمندانش سرآمد جهانیان بودند؛ آثار و ابنه و گنجینه‌های باقی مانده‌اش در ردیف شاهکارهای تاریخ بشمار می‌رفت؛ فرهنگ، جشنها، اعیاد و شیوه‌های تعلیم و تربیت آن در میان ملل متقدم، پیشرو و بی بدیل بود و توصیفاتی از این دست اساسا این حرکت با هدف خودباوری، خودشناسی، (آشنایی با پستوانه و پیشینه غنی)، تکوین هویت ملی جدید، خودآگاهی،

خوداتکایی و خودیابی ایرانیان در گذشته باستانی صورت می‌گرفت تا در پناه آن بتوان احساس حقارت و بحران هویت ناشی از سیطره یکصد ساله غرب و عقب ماندگیهای دوره پس از اسلام را تخفیف داد و به او چنان شوکی وارد آورد که تعریف و شناخت جدیدی از «خونده ارائه کند و با ناسیونالیسم رمانتیک و باستان ستا به مقابله با ناکامیها شتافته، جهت زندگی خود را در جهان آینده بیابد و این جز در پرتو ملتسی مدرن و با هویتی متمایز از گذشته که ایرانشهر ایران جوان و آزاده می‌نامید، میسر نبود.

### زبان فارسی و انقلاب ادبی

حفظ، تقویت، گسترش و پیرایش زبان فارسی سر فصل مشترک اندیشه‌ها و آرمانهای روشنفکران ایرانی بود. از نگاه نخبگان ایرانی زبان فارسی عمود خیمه ایرانیّت و مهمترین رکن هویت آن بشمار می‌رفت، زیرا زبان فارسی رشته پیوند ایران پیش از اسلام با دوره جدید تلقی می‌شد که منبع از گسست فرهنگی و هویتی ایرانیان گشته و حتی فاصله‌ها و شکافهای قومی، مذهبی و زبانی را همواره تحت الشعاع قلمرو ایران بخوبی پر کرده است (۳: ص ۲۲۳). بعلاوه، آفرینش شاعرکارهای هنری و ادبی توسط شخصیت‌هایی چون فردوسی، سعدی، حافظ، مولوی، خیام و صدها نویسنده و شاعر دیگر که تار و پود جامعه ایران را به همدیگر تنیده، نشان از قابلیت و توانمندی این زبان دارد.

نظر به اهمیت این پدیده، برخی از نویسندگان حتی تا آنجا پیش رفتند که ادبیات یک قوم را به مراتب با اهمیت تر از دیگر عناصر هویتی چون آب و خاک، نژاد، دین، تاریخ و آداب و فرهنگ پنداشتند. رشید یاسمی که همزمان با مجله ایرانشهر، در مجله آینده قلم می‌زد برای اثبات این ادعا چنین استدلال می‌کرد که همه عناصر هویتی پیش گفته تجلیات ظاهری و بیرونی یک ملتند و تنها ادبیات تجلی باطنی و درونی یک ملت است. لذا علقه و رابطه مستحکمتری با ذات ملت دارد، روح و عواطف پیشینیانمان را بازتاب می‌دهد و یادآور افکار، احساسات و آرزوهای پدران ملت است و از همین رو مهنر از دیگر مؤلفه‌های هویت ملی است (۵۱: صص ۶۲۹-۶۳۲).

به هر حال، توجه عموم روشنفکران و ایران‌گرایان به این پدیده و نگرانیهای آنها نشان دهنده بروز علائم ضعف و بیماری در درون این زبان بود که حیات آن را تهدید می‌کرد. از مجموعه دیدگاههای مطرح شده، در مجله ایرانشهر چنین استنباط می‌شود که زبان و ادبیات فارسی با دو خطر عمده درونی و بیرونی مواجه بوده است: خطر خارجی ورود سیل آسا، بی‌وقفه، بی‌برنامه و نابسامان واژگان، عبارات و اصطلاحات بیگانه بود که در پی پیشرفتهای بزرگ اقتصادی، صنعتی، علمی، اجتماعی، سیاسی و نظامی در بیرون از مرزهای کشور صورت می‌پذیرفت و در اثر ترجمه یا ارتباط با بیگانگان به شکل بی‌قاعده‌ای وارد زبان فارسی می‌گردید، و خطر دوم با درونی وجود یک رشته

مشکلات ساختاری بود که از نظر شکلی و محتوایی ادبیات فارسی را به مخاطره می‌انداخت و مجموعه این عوامل از درون و بیرون این میراث گرانبها را به تحلیل می‌برد.

ایران‌شهر برای مقابله با مخاطرات یاد شده و نیز بسط و تقویت زبان فارسی، در غاب شماره‌های خود مستقیم یا غیر مستقیم به این موضوع می‌پرداخت. گاه با مقاله‌های انتقادی و گاه با مقاله‌های تحقیقی به بررسی این پدیده‌ها و نیز معرفی سخن‌سرایان نامدار فارسی همت می‌گماشت و از انواع گرنه‌های ادبی نظیر حکایات، افسانه‌ها، نثارترا، زمان و مانند آن سخن می‌گفت و برجستگان هر حوزه را معرفی می‌کرد و حتی چند مسابقه ادبی نیز برگزار کرد. در یکی از این مسابقات سؤال‌های زیر طرح شده بود که بیشتر صبغه ملی‌گرایانه و ضد عرب داشت:

۱- قبل از سيطرة عرب چه زبان یا زبان‌هایی در ایران رواج داشت و این زبان از چه زمانی منقرض شد و زبان فعلی مزوج به عربی متداول گردید؟ ۲- اولین کتب و اولین شاعر به زبان فارسی کتونی کنامند؟

از آنجا که پرداختن به همه حوزه‌های یاد شده در این گفتار کوتاه ممکن نیست، تنها به طرح معضلات بیرونی و درونی ادبیات فارسی از نگاه ایران‌شهر می‌پردازیم. از حوزه بیرونی تنها به تهاجم اعراب در گذشته و ورود واژگان غربی در امروز تأکید می‌شود:

از نگاه این نشریه زبان فارسی یکی از شاخه‌های اصلی زبان‌های اروپایی است که از نظر قواعد دستوری، ریشه ساده لغات، شیوه جمع بستن کلمات، صرف افعال و مانند آن هنوز به یکدیگر شباهت دارند. اما وضع زندگی و محیط طبیعی متفاوت، باعث استقلال آنها از یکدیگر و ایجاد شیبات جدید گردید و این البته نشانه ضعف نبود، بلکه ضربه کمر شکن به زبان فارسی تنها در بی تهاجم اعراب پدید آمد. تعصب اعراب و ناآشنایی آنها با پیشینه فرهنگی ایران، انبوهی از لغات و اصطلاحات عربی را جایگزین کلمات اصیل فارسی ساخت و به دلیل سيطرة عربیت و نیز اهمیت بین‌ذهنی زبان عربی در آن زمان بسیاری از نویسندگان چیره دست ایرانی فاخریز به این زبان می‌نوشتند و یا در نگارش فارسی از امثله و اشعار و اخبار و اصطلاحات عرب بهره می‌گرفتند که خود ضربه مهلک دیگری بر پیکره زبان فارسی بود. به همین خاطر، بزرگانی چون فردوسی که به فارسی می‌سرودند باید نمونه واقعی روح و احساسات ایرانی شمرده شوند، زیرا شاعران ایرانی معاصر و سده‌های پیش از او مانند بدیع الزمان همذانی که به عربی می‌سرودند، امروزه در شمار بزرگترین شاعران کلاسیک عرب محسوب می‌شوند (۲: صص ۳۵۶-۳۵۹) و این چیزی جز پشت کردن به پیشینه فرهنگی خود نبود.

به هر حال، این تهاجم و نیز اقدام غیر ملی شاعران و نویسندگان ایرانی و نیز حملات بعدی، بویژه سيطرة تمدن غربی زبان فارسی را امروزه به شکل ناقص، ناپایدار و شکننده در آورده است؛ به گونه‌ای که هیچ کس نمی‌تواند بدون استعمال واژگان بیگانه مقصود خود را بیان دارد.

نویسنده در ادامه، برای حل این معضل و نیز تقویت، تکمیل و تحکیم زبان فارسی پیشنهادهای زیر را مطرح کرد:

الف) فقط در موارد گربر ناپذیر از واژگان بیگانه (عربی و غیر عربی) استفاده شود و در صورت استفاده، آنها را تابع دستور زبان فارسی قرار داده و به همان روش با آنها برخورد نماییم. در حقیقت آنها را به کاتب فارسی در آورده و اساساً فارسی نقلی کنیم.

ب) در باب اصطلاحات علمی، سیاسی، اقتصادی جدید، از پذیرش بی قاعده پرهیز شود و بجای استفاده سلیقه‌ای از چند زبان متفاوت اروپایی به روش واحدی دست پیدا کنیم؛ یعنی به منظور دسترس آسانتر و ترجمه راحت‌تر متون و اصطلاحات علمی تنها از دو زبان لاتین و یا یونانی - مطابق تغییری که در آنها ایجاد می‌کنیم - سود بجوییم (۲: صص ۳۶۰-۳۶۱).

نویسنده در پایان با ابراز تأسف از کوچک شدن دایره نفوذ زبان فارسی بویژه در فقهار که خافانی و نظامی از آن برخاسته‌اند، یا ترکستان و بخارا که رودکی از آن سر برآورده است، خواستار عزم جدی برای تبلیغ گسترده آن با بهره‌گیری از همه روشها، از جمله انتشار رساله‌های رایگان جهت بسط و توسعه زبان فارسی شد (۲: صص ۳۶۲-۳۶۴).

کاظم زاده ایرانشهر در مقایسه دیگری برای رفع مشکلات ناشی از کاربرد واژگان غربی اسم از اسامی، کالاهای و کلمات علمی و فنی و پیامدهای ناشی از آن پیشنهاد تأسیس «انجمن اصطلاحات» را مطرح ساخت که نزدیک به یک دهه بعد چیزی شبیه آن در هیأت فرهنگستان زبان فارسی ظهور یافت.

نویسنده با بیان این نکته که ورود و قبول بخشی از واژگان بیگانه فی نفسه مضر نیست و اگر با قاعده فارسی صورت پذیرد، حتی موجب غنی زبان می‌شود، خواستار تشکیل فوری انجمن یاد شده گردید تا با ایجاد معادل‌های فارسی و یا ترجمه‌های دقیق‌تر با روشی یکسان و سراسری با این معضل برخورد شود و زبان فارسی از عرصه تاخت و تاز الفاظ بیگانه رهایی یابد (۳۹: صص ۱۶-۱۹).

در حوزه داخلی، ایرانشهر خواستار یک انقلاب ادبی بود تا در کنار دو انقلاب فکری و سیاسی ضامن استقلال و تجدید حیات اجتماعی ایران گردد. در همین راستا نویسنده با انتقاد از اوضاع و تقریب روشنفکران و ستگرایان نیروی در نگاه به غرب نوشت: زبان و ادبیات ما دارای خصلت و ماهیت ملی است و نباید در برخورد با غرب این ویژگی آسیب بیند. اما واقعیت تلخ این است که ادبیات ما هیچگاه ترجمان حیات اجتماعی و به عبارت دیگر مردمی نبوده است، بلکه دیوانها، اشعار، و آثار مشور همه به سفارش حاکمان و یا با هدف خودنمایی و گاه بیان حیات شخصی و مذهبی تدوین شده‌اند و زندگی عمومی طبقات اجتماعی بندرت در آن انعکاس یافته است. حتی آنکه ادبیات نوین اروپا چیزی جز ترجمان حیات اجتماعی نیست و بین موضوع باید سرمشق ادبیات ما باشد. البته،

این حرکت از بدو مشروطیت به صورتی بی‌رمق و تا حدی با تقلید از غرب تحت عنوان تجدد آغاز شد، اما هنوز در همه ساختهای ادبی رسوخ نیاخته است و اگر این مهم صورت می‌گرفت، می‌توانست منشأ انقلابهای سیاسی و فکری شود، زیرا هیچ ملتی به اندازه ملت ایران شیفته شعر و غزل و در مجموع ادبیات نیست. لذا شاعران و نویسندگان باید با روح پاک و رقیق خود و با عشقی سوزان به حقیقت و به آزادی و به ملیت خود، در انتخاب موضوع و اسلوب بیان بکوشند و متناسب با تمایلات و مطالبات ملت گام بردارند و اگر بتوانند در رفع حوایج روحی و تحریک احساسات اجتماعی و ملی جامعه خود کامیاب گردند و روح شتون و حالات ملی را در اشعار خود بروز دهند، به راستی پیشوای تجدد و انقلاب ادبی شلماند. در پایان این مقاله، عارف قزوینی همانند خفاتی و فردوسی در روزگار خود به عنوان پیشگام تجدد ادبی معرفی گردید که سروده‌های او دارای سه خصلت (حقیقی، صمیمی و طبیعی) است. لذا همه ادیبان و شاعران باید با الهام از او دست از منبجه و گبر و ترساو سجاده و سالوس بردارند و به عشق طبیعی و عواطف ملی و اجتماعی بپردازند و مستقلی چون اسارت و نادانی زنان، خرافات و مانند آن می‌تواند منبع الهام آنها باشد (۷: صص ۶۵۴-۶۵۸).

این انتقاد بیشتر متأثر از افراط و تفریطهای ادبیات شرقی در امور معنوی و گریز از واقعیات زندگی اجتماعی بود که ایرانشهر از تداوم آن هراسناک بود و می‌کوشید در راه احیای «ایران جوان و آزاده، ادبیات فارسی متناسب با حوزه‌های دیگر تغییر یافته، با نیازها و مطالبات جدید منطبق گردد. گذشته از این، مقالات متعددی نیز در باب گسترش تاریخی زبان فارسی در آسیای صغیر، قفقاز، آسیای میانه و هند انتشار یافت و نویسندگان از افول و انحطاط زبان فارسی در این سرزمینها در پی استیلاي امپریالیسم و تقویت امواج ناسیونالیستی در آن سخن گفتند. اما گاشته از قلمرو تاریخی زبان فارسی آنچه برای ایرانشهر و نویسندگان ملی گرای آن ناخوشایند می‌نمود، غربت زبان فارسی در چهارچوب قلمرو رسمی ایران، بویژه در نواحی آذربایجان، کردستان و خوزستان بود که می‌بایست با آن مقابله شود.

در همین راستا، یکی از نویسندگان مشهور به معرفی لار لرزننده احمد کسروی با عنوان «آذری یا زبان باستان آذربایگان» پرداخت و از تبعات عالمانه نویسنده تقدیر کرد که نوشته است به دو پرمش بنیادین که یکی زبان آذری قدیم چیست و دیگری زبان ترکی از چه زمانی و در نتیجه چه اسباب و علل تاریخی در آن سرزمین ظهور یافته است، پاسخ دهد. نویسنده با ارایه مستندات جدیدی از آثار جغرافیدانان قدیم بر یافته‌های کسروی صحه گذاشت که زبان آذری یکی از لهجه‌های اصلی زبان فارسی، همانند گیلکی، بلوچی و لری بوده و اکنون در برخی نقاط آذربایجان نمونه‌های آن یافت می‌شود و زبان ترکی تنها در عهد سلجوقی و در پی مهاجرت طوایف ترک و ترکمن و بعدها استغراق قشون مغول در این منطقه، بویژه پایتخت شدن مراغه، تبریز و سلطانیه شیوع بیشتری

یافتند در دوره فترت و سيطرة قراقویونلوها و آق قویونلوها به نهایت درجه انتشار رسید (۱۸):  
صص ۵۸۶-۵۹۴).

برای بسط زبان فارسی در این حوزه و لزوم کنار نهادن زبان ترکی که میراث شوم استیلای بیگانه بر ایران بود ایرانشهر به سهم خود مقالات مهمی نگاشت که از معروفترین آنها معرفی کسرنهای عارف در تبریز به تاریخ ۲۷ و ۲۸ اسفند ۱۳۰۳ بود. عارف در دو غزل اول آشکار به زبان ترکی حمله کرد:

بکن ترک زبان ترک کسز تاریخ خونینش      من از خون لاله گون رود ارس، دشت مغان دارم  
تو باید عدل این ناخوانده مهمان را از این منزل      بخوایم دزد را من دوست تر زین مهمان دارم  
رها کن یسارگار دوره تنگی چنگیزی      برادر کشتگی با دوره چنگیزیان دارم  
تو گمر گنگ کر و لال و غمش باشی از این بهتر      که گویی از زبان ترک و تازی این نشان دارم  
در بخشی از غزل دوم نیز چنین آمده بود:

چه سان نسوزم و آتش به خشک و تر نزنم      که در قلمرو زرنشت حرف چنگیز است  
رها کنش که زبان مغول و تاتار است      و خاک خویش بتران که فته انگیز است

در این سفر، عارف اشعار و تصانیفی نیز در باب جمهوری خواهی اجرا کرد، اما این تصانیف بیش از آنکه ستایش از جمهوریت به عنوان یک آرمان باشد، بیشتر متوجه برانداختن سلسله‌ای بود که ریشه مغولی و غیر ایرانی داشت (قاجاریه):

دود این شعله طرفدار قجر کور کند      شروش تا به سر تربست خاقان گیرد  
تا از این سلطنت خانه برفاکن نایی      هست ایران تواند سر و سامان گیرد

(۱۵: صص ۳۳۴-۳۳۸)

### غرب از نگاه ایرانشهر

خود شناسی، خودباوری، هویت یابی، و خود انکایی مستلزم شناخت غرب به عنوان «دیگری» بود که تمدن برتر آن ذهن و ضمیر جهانیان را به تسخیر خود در آورده بود و دنباله روی از آن و به تعبیر دقیقتر «غربی شدن» را به عنوان یک آرمان مسلط و «غربگرایی» را به مثابه یک ایدئولوژی نیرومند مطرح ساخته بود که هم در ایران و هم در کشورهای مشابه آن هواداران پر شور داشت. در ایران نسل اول روشنفکران تقریباً تا پایان جنگ جهانی دوم در نظر و عمل منافع همین ایدئولوژی بودند. شاید صریحترین و بی پرواترین نوع بیان و تبلیغ این ایدئولوژی از تقی زاده و مجله معروف «کاوه» باشد که تقریباً دو سال قبل از مجله ایرانشهر فعالیت مجدد خود را آغاز کرده بود. کاوه در نخستین شماره خود نوشت ایران امروز دست کم به سه چیز در حد اعلا نیاز دارد که همه وطن خواهان باید با تمام توان در راه تحقق آن گام بردارند و آن را بر هر چیز دیگر مقدم دارند:

نخست، قبول و ترویج تمدن اروپا بلاشروط و فید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپستندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را وطن پرستی کاذب توان خواند. دوم، اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترفی و توسعه و تعمیم آن، سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم و تعلیم و صرف تمام منابع مادی و معنوی در راه آن، (۱۱: ص ۲).

در همین شماره، تقی زاده خلاصه آرمانها و خواستههای خود را چنین ابراز کرد: «ایران باید ظاهراً، باطناً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس»، (۱۱: ص ۲).

در چنین فضایی و در برابر گفتمان مسلط و غربگرایی روشنفکران آن عصر، ایرانشهر نگاهمی متفاوت به غرب داشت. این نگرش با وجود همه کاستیهای تئوریک، نه مبتنی بر ستایش یا ستیز در برابر غرب، بلکه مبتنی بر شناخت آن بود، اما این شناخت آن گونه که این مجله نشان داد، ناشی از تعمق و تأمل نظری در مبانی فلسفی و مبادی معرفت شناسانه تمدن غرب (اندیشه تجدید - مدرنیته) نبود، بلکه همانند دیگر روشنفکران ایرانی بیشتر معطوف به نظم سیاسی اجتماعی اروپا، فناوری و اقتصاد پیشرفته غرب بود و به تعبیر یکی از صاحب نظران ملاحظات و نظریات آنها در بهترین حالت نمی توانست از حد مشاهدات سطحی فراتر روده (۱۷: ص ۱۸).

بدین ترتیب ایرانشهر با وجود همه ضعفهای نظری کوشید به سهم خود در راه شناخت غرب گام بر دارد و با نشان دادن برخی از ساز و کارهای آن به یکی از پیشگامان این عرصه تبدیل شود. این حرکت فی نفسه واکنشی جدی به جریان ریشه دار شرق شناسی بود.

از همین رو، در نخستین شماره این مجله، ضمن بررسی پدیده شرق شناسی و معرفی شاخه‌ها، گرایشها و تخصصهای متنوع آن که به صورت تأسیس مدارس، کالجها و مؤسسات پژوهشی آشکار شده است، با عنایت به دستاوردها و خدمات علمی، سیاسی و اقتصادی آنها پیشنهاد کرد با بهره گیری از الگوها، روشها و برنامه‌های غرب، حوزه‌های «غرب شناسی» در ممالک شرقی از جمله ایران دایر گردد (۱۰: ص ۱۳).

به اعتقاد نویسنده، نیاز فوری به شناخت غرب و پیروی از برخی جنبه‌های آن، با عنایت به تنوع و پیچیدگی فوق العاده این تمدن می طلبد که همه آشنایان به زوایای زندگی، اجتماعی، اقتصادی، فنی، ادبی، فلسفی، و سیاسی غرب گرد هم آیند و همیاتی به نام انجمن غرب شناسان تشکیل و نتیجه افکار و زحمات و ثمره تحصیلات و اطلاعات و تجربیات خود را بدان وسیله به نظر هموطنان خود برسانند. نویسنده تأکید کرد اگر این پیشنهاد مقبول افتد، چگونگی تأسیس این انجمنها و حدود و حوزه فعالیت آنها را با نمونه‌هایی از اقدامات انجمنهای شرق شناسی تشریح خواهد کرد (۱۰: صص

واقعیت این است که دست یازیدن به این اقدام از حد بضاعت علمی و توان مالی جامعه و روشنفکران ایرانی خارج بود. روشنفکران و غرب‌آشنایان ایرانی تا آن زمان نشان داده بودند که از درک کنه و ماهیت تمدن غرب (مدرنیته) ناتوانند و حداکثر به مظاهر آن (مدرنیزاسیون) توجه کرده‌اند. مباحث مجله **ایران‌شهر** نیز نشان می‌داد که آن نیز در این حوزه از غنای علمی و تئوریک چندانی برخوردار نیست، زیرا مقالات آن گاه در ستایش و گاه نکوهش غرب بود، نه شناخت سرشت و خمیر مایه تمدن غرب که اینک به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

یکی از مقالات غرب‌گرایانه و کم عمق نوشته مرتضی مشفق کاظمی بود که اندکی بعد نشریه «فرنگستان» را در اروپا انتشار داد. او در مقاله‌ای به بررسی تطبیقی کیفیت زندگی در ایران و اروپا پرداخت و حیات اروپایی را کاملاً حقیقی و ضعیف و در حال تکامل ارزیابی کرد و پیشرفتهای آن را در جهت رفع حوائج مادی و معنوی بشر دیوته کشته دانست. اما در مقابل نوشت: «ایرانی زندگانی ندارد؛ یعنی ایرانی در ردیف بشر امروزی نیست. ایرانی علاوه بر جهل مثل این می‌ماند که حواس پنجگانه خود را گم کرده، تمیز خوب و بد مسایل مختصر را هم نمی‌دهد» (۴۹: صص ۴۵۸-۴۶۰).

نویسنده با همین شیفتگی به غرب و با نگاه تحقیر آمیز به فرهنگ و آداب مردم ایران به بیان پاره‌ای از محرومیت‌های اجتماعی و فکری ایرانیان پرداخت و راه‌هایی را در گسترش معارف، بویژه تزریق تجدد در زندگی و افکار متولیان مذهبی جامعه دانست و آنها را سد راه ترقی شمرد و تأکید کرد بدون این تحول نزدیک ساختن سبک و کیفیت این دو نوع زندگی محال است (۴۹: صص ۴۶۱-۴۶۶). این امر نشان می‌داد که نویسنده خولعان به حاشیه راندن دین از متن زندگی اجتماعی است تا جایگاه مذهب و رهبران مذهبی همانند جوامع غربی هر چه بیشتر تنزل یابد.

البته، چنین نگرشی به هیچ وجه نگاه مسلط و رسمی مجله نبود، بلکه **ایران‌شهر** سعی داشت هر دو وجه مثبت و منفی غرب را با هم ببیند و آن را با نگاه نقدانه بیامیزد. این نگاه نقدانه نیز بیشتر متأثر از پیامدهای فاجعه آمیز جنگ جهانی اول بود که در میان روشنفکران بشر دوست غرب در این زمان به یک گفت‌وگو تبدیل شده بود. در همین چهار چوب یکی از نویسندگان **ایران‌شهر** هم‌اخذ پرسشی و مائین پرستی را در دو نشانه آشکار مرگ تمدن غرب دانست و نشانه‌های این بیماری را چنین توصیف کرد:

۱- توسعه زندگی ماشینی و اختراعات و جایگزینی آن با آلات دستی در سر حد افراط؛ ۲- محور قرار گرفتن کسب پول و در آمد؛ ۳- کاهش ارزشهای معنوی و اعتقادی؛ ۴- اعتبار روز افزون ورزش و اولویت دادن به تربیت تن و رها کردن تربیت روان و روح؛ ۵- بی‌اهمیت شدن مطالعه کتابهای مفید و جدی (۱۶: صص ۴۷۳-۴۷۸).

بدین ترتیب، در فضای تیره گون و روعاع دهشتناک جهان در فاصله دو جنگ جهانی، **ایران‌شهر** بر خلاف جریان مسلط غرب‌گرایی در ایران، با روشنفکران متحد غرب همصدا شد و با



نگاه انتقادی به ارزیابی ماهیت تمدن غرب و کاستهای آن پرداخت؛ چنانکه سر دبیر این نشریه در گفتاری به بررسی ساخت و کاربود روح و قوای آن نزد دو تمدن شرق و غرب پرداخت. او عمال خازق العاده و کرامات برخی فرق هندای و مصری را نشانه افراط در امور روحی و پشت پا زدن به امور جسمانی تلقی کرد و در مقابل تعریض غرب را در انکار قوای روح و غوطه ور شدن در زندگی مادی را برای بشریت خطر آفرین دانست و جنگ جهانی اول و شکست ماده پرستی قنواطی را از پیامدهای آن بر شمرد. به باور نویسنده، اگر چه افراط در امور روحانی سبب اعتدالی اخلاق و فضیلت می‌شود، اما از منظر تمدنی و تکاملی باعث عطلات جسمانی و محو قوای مانی و سد راه یشرفتی می‌گردد و انکار آن نیز سبب دوری از ساحت اخلاقی و معنوی و حرکت به سوی دو حشیت مسلح، و «کسب ثروت به هر قیمتی» می‌شود و پول را به معشوقه و کعبه آمل بشر تبدیل می‌کند و انسانها را اسیر سر پنجه مشتی شیطان شکم پرست می‌سازد (۱: ۴۱، صص ۲-۶).

نویسنده با ترسیم این دو مشی متعارض به طرح این سؤال می‌پردازد که حال در این میان تکلیف ایران چیست؟ او با نقی تقلید محض از غرب، ایرانیان را به شناخت آفات این تمدنها و رهایی از افراط و تعریضهای یاد شده فرا می‌خواند:

«... چنانکه بزرها نوشته‌ام، باید هر دو تمدن شرق و غرب را از غربال گذرانید و قوانین و دستورهای حیات بخش و فضیلت نمون آنها را قبول کرده، تمدن جدیدی که تمدن ایرانی بتوان نماید، به وجود آورد. اساس این تمدن را بر فلسفه‌ای که جامع مزایای فلسفه تمدن غرب و شرق باشد باید نهاد و آن را «فلسفه توحید» نام داد» (۱: ۴۱، صص ۷-۸).

نگارنده این مهم را محتاج برانداختن بسیاری از باورها و اخلاقیات کهنه و فول بسیاری از افکار، قوانین و اخلاق جدید دانست و هشدار داد اگر به قوانین و توامیر روحی آشنا نباشیم، ره به خطا پیموده، دچار افراط و تعریض می‌گردیم، اما اگر به «فن روح شناسی» تسلط یابیم، هم فضیلت و اخلاق بر ماده پرستی غلبه می‌یابد و هم استقلال و استقامت ما افزایش می‌یابد و به مدد قدرت بی‌کران آن از حیوانیت و شکم پرستی گذر کرده، به درجه کمال نایل می‌شویم (۱: ۴۱، ص ۸).

همین نویسنده در مقاله دیگری در باب عشق و نظامرات آن به همین موضوع پرداخت. او عشق را منشأ تکوین و سر خلقت؛ معنا دهنده زندگی؛ اساس فلسفه حقیقت و جستجوی جمال و کمال مطلق دانست که در قوه روح متمرکز شد. است و برای سعادت بشر باید جوهر عقل و قوه روح (و به بیان دیگر مادیات و معنویات) را در هم آمیخت. نگاه نویسنده این توازن امروز در تمدن غرب از میان رفته است و بشر را به گونه‌ای غرق مادیات ساخته که مجانی برای اعتدالی روحش باقی نمانده است و این چبری جز زندگی حیوانی، تکراری و یکنواخت نیست که غرب را غرق حرص، تشنه خون، صیاد ثروت، غاصب حقوق دیگران خودپرست و جستجوگر لذات مادی ساخته است. حال آنکه فلسفه خلقت غیر از این است و تربیت روح و تقویت آن باید اساس و بنیاد

هر تمدنی باشد. در ایران باستان فلسفه زرتشت که جنگ خیر و شر و پیروزی نور را مطرح می‌ساخت. بر همین اصل اتکا داشت (۳: صص ۵۶۰-۵۷۲).

ایران‌شهر تأکید کرد تنها مایه خوشبختی مردم روزگاران گذشته زندگی در پرتو اخلاقیات بود؛ چیزی که تمدن امروز غرب فاقد آن است و بشریت را به سوی نابودی سوق می‌دهد. اگر علم با اخلاق همراه و همگام نشود، این فاجعه ادامه می‌یابد و باید به فرزندان ایران پیاموزیم که «اخلاق تولید کننده قوه معنوی و مریی علم و معرفت و کلید خوشبختی و ترقی است» (۳۳-۳۷). با همه نگرانی‌هایی که ایران‌شهر نسبت به وضعیت موجود غرب از جمله جنگ، مسابقه تسلیحاتی و حرص سیاستمداران در اسارت ملتهای ضعیف داشت، در مجموع به دلیل افزایش فشارها، بحرانها و عصبانها و عدم رضایت افراد نسبت به وضع موجود، پیش بینی می‌کرد که تحول بزرگی در احوال روحی کره زمین پدید خواهد آمد، زیرا در برابر هر کش شدید واکنشهایی بروز می‌یابد که نمونه آن ظهور رنسانس در برابر قرون وسطی است.

به اعتقاد ایران‌شهر، دنیا از جهات مادی به سوی وحدت و از جهات روحی به سوی آخرت و معنویت گام بر می‌دارد. در این فرآیند ایرانیان نباید صرفاً به اخذ یا تقلید از غرب اکتفا کنند، بلکه باید با عبرت آموزی از تحولات اروپا، خود را از درون متحول سازند و حقیقت را بجویند: «و من جز در اخلاق و تربیت و جز در تزکیه نفس و تصفیه قلب و جز در تألیف علم با فضیلت جای دیگر مغز و حقیقت و سعادت رانمی بینم» (۴۴: ص ۲۶۵).

البته، در این مقالات، ایران‌شهر کوشید تا زاویه‌ای باریک به درون تمدن غرب بگشاید، اما علت بنیادی چنین نگرشهای متضاد را در شرق و غرب، تنها به افراط و تفریط متسبب کرد. حال آنکه این افراط و تفریط بر خاسته از دو مبنای معرفت شناسانه، انسان شناسانه و هستی شناسانه بود. همچنان که شرق در دوره سنت می‌زیست، در غرب پیدایش مدرنیته در دوره پس از رنسانس محصول تغییر انسان، تغییر جامعه، تغییر شناخت انسان از انسان، تغییر شناخت انسان از جامعه و به طور خلاصه تغییر عالم و آدم بود که به بشر امکان می‌داد از سه دریچه علم، فلسفه و دین در امر واحدی بنگرد (۴۸: ص ۱۶).

تجدد جریان تاریخی - فلسفی به هم پیوسته‌ای است که انسان محوری به مفهوم وسیع کلمه هسته مرکزی آن را شکل می‌دهد و ناسوت را جولانگاه خرد کنجکاو بشر می‌بنیارد و در آن، حقیقت نه مکاشفه‌ای الهامی، بلکه آکسایمی است و حقایق منکثر بر خاسته از واقعیت‌های ملموس‌اند که از راه مشاهده و تجربه به عقل انسان راه می‌یابد، نه به مدد الهی. تجدد مادی فرد گرایی خرد محور است که در عرصه اقتصاد با نظام سرمایه‌داری هم‌راد است و شهر و شهرنشینی به عنوان مرکز اقتصاد، سیاست و تفکر، محل تجمع انسان مدرن است، و دامنه کارکرد دین را صرفاً به سطح رابطه خصوصی میان انسان و آفریدگار تنزل می‌دهد و همه مفاهیم قدسی و راز آمیز آن را به مفاهیم عرفی

و تغییر پذیر تبدیل می‌سازد و در حوزه سیاست با دگردیسی نظریه قدرت، مشروعیتی جدید مبتنی بر قرارداد اجتماعی که برخاسته از اراده عمومی و حاکمیت ملی است، پدید می‌آورد. نه حکومتی موروثی یا ظل‌اللهی (۵۰: صص ۱۷۷-۱۷۹). با این بیان کوتاه آشکار است که ایرانشهر به این مبانی که بنیاد نظری تمدن غرب بود، نظر نداشت و تنها به پیامدها و تجلیات آن می‌نگریست.

### نتیجه

هسته مرکزی اندیشه ایرانشهر را «ایرانیّت» و بازسازی روح ملیت شکل می‌داد و این امر به مثابه یگانه‌اکسیر حیات بخش و تضمین‌کننده سعادت و عامل اصلی پیشرفت و اعتلای دیواره تمدن ایرانی نگریسته می‌شد که هیچ عامل دیگری نمی‌توانست جانشین آن گردد. چنین نگرشی که بدون توجه کافی به دیگر عناصر هویت ملی و دیگر مؤلفه‌های تمدن ساز صورت می‌گرفت، نگاهی یک‌سویه و شوونیستی بود که نه می‌توانست به ایران مداری متوازن بینجامد و نه می‌توانست سبب پیشرفت کشور در عرصه‌های مختلف گردد.

در حوزه‌های دیگر که ایرانشهر ملیت و تمدن ایرانی را به خاطر تهاجم اعراب و استیلای ترکان و مغولان و سیطره حکمرانان خود گامه و نالایق و رواج خرافات مذهبی دچار انحراف و گسست می‌دید و برای رهایی از آن خواستار سه تحول بزرگ؛ یعنی «انقلاب در تشکیلات سیاسی، انقلاب در عقاید و افکار و انقلاب در قلمرو ادبیات» بود نیز کاستیهای مشابهی به چشم می‌خورد و به نظر می‌رسید ایرانشهر نه شناخت درست و منطقی از ماهیت تمدن غرب و نه از مؤلفه‌های هویتی و تمدنی ایران دارد و راه‌حلهایی که ارائه می‌داد؛ یعنی پذیرش عناصر اخلاقی و معنوی تمدنهای شرقی و اختلاط آن با دستاوردهای علمی، عقلی و فنی تمدن غرب، بدون کنکاش در راز عقب ماندگی شرق و شناخت علت پیشرفت غرب نمی‌توانست به ایجاد تمدنی متعادل بینجامد که جامع خصایص و مؤلفه‌های مثبت و مفید هر دو تمدن یاد شده باشد و تولدنی در حیات مادی و معنوی ایرانیان ایجاد کند و با آن را به عنوان الگوی بشریت مطرح کند.

در یک جمع بندی، ایرانشهر مقوله ایران‌گرایی را نه فقط به عنوان یک دغدغه فکری، بلکه در مقام یک ایدئولوژی افراط‌گرای ملی تبلیغ می‌کرد که در راه آن می‌بایست تاریخ و افتخارات باستانی به عنوان دوران مشعشع تمدن ایرانی تبلیغ و ترویج گردد؛ زبان فارسی پالایش و تقویت شود؛ اصلاحات مذهبی و خرافه زدایی در سطح گسترده‌ای به اجرا در آید، تعلیم و تربیت جدید در سطح همگانی با محوریت خود آگاهی ملی رواج یابد؛ زنجیرهای اسارت و جهالت زنان با آموزش و تربیت آنان گسسته شود؛ منازعات میان علم و دین و عقل و تقلید حل و فصل گردد، بحران هویت پایان یابد و در پرتو استمداد، خمیر مابه ذاتی و نبوغ آریایی بار دیگر «ایران جوان و آزاده پدیدار گردد و این به هر بهایی می‌بایست صورت پذیرد. صرف نظر از درستی و نادرستی این ادعاها، آنچه در این

عرصه بندت مورد غفلت فرار می‌گرفت، این بود که واژه شدن به این جانتهای خطرناک و دشوار بدون تئوری پردازی و تأملات نظری و صرفاً با اتکا به دستورالعملهای سیاسی صورت می‌گرفت. متأسفانه این «فرار از تفکر» سنت غالب در میان ایرانیان بوده است.

## منابع

- ۱- آبراهامیان، پرواندا: ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمدگل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، نشر نی، ۱۳۸۰.
- ۲- لوزی، تقی: «زبان فارسی»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۶ و ۵، اسفند ۱۳۰۲، فوریه ۱۹۲۴.
- ۳- اسلامی ندوشن، محمدعلی: ایران و تنهائیش، شرکت سهامی انتشار، تهران ۱۳۷۶.
- ۴- افشار، محمود: «مطلوب ما وحدت ملی ایران»، مجله آینده، سال اول، شماره اول، ۱۳۰۴.
- ۵- افشار یزدی، محمود: «سفر اصفهان»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۳، آذر ۱۳۰۲ / نوامبر ۱۹۲۳.
- ۶- قین، عباس: «نگاهی به تاریخ سلطنتیه و گنبد آهن»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۷، فروردین ۱۳۰۳ / مارس ۱۹۲۴.
- ۷- \_\_\_\_\_: «اردشیر بابکان مؤسس سلسله ساسانی»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۲، دی ۱۳۰۳.
- ۸- ایرونیکی، واشتکن: «عبرت تاریخ یا سفارت عرب در دربار ایران»، ترجمه م.ط. مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۵، فروردین ۱۳۰۴ / مارس ۱۹۲۵.
- ۹- بردنوف، ابراهیم: «بخ»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۰۳ / آوریل ۱۹۲۴.
- ۱۰- \_\_\_\_\_: «نگاهی به روزگاران گذشته ایران»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۲، ذیقعده ۱۳۴۱ / ژوئن ۱۹۲۳.
- ۱۱- تقی زاده، حسن: «مقاله»، مجله کاوه، دوره جدید، سال اول، شماره ۱، ۱۹۲۰ / شهریور ۱۳۸۹.
- ۱۲- نوبخت فیلسوف، رضا: «خبرنامه‌های مداین»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۲، آبان ۱۳۰۲، آکبر ۱۹۲۳.
- ۱۳- جمپور، کیخسرو: «سلسله قربانی کردن زرتشتیان ایران در روز مهرگان»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۹-۸، آذر ۱۳۰۵ / نوامبر ۱۹۲۶.
- ۱۴- شفق، رصاصاده: «بارید»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۲، دی ماه ۱۳۰۳.
- ۱۵- \_\_\_\_\_: «صدای عارف از تبریز»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۶، اردیبهشت ۱۳۰۴ / آوریل ۱۹۲۵.
- ۱۶- \_\_\_\_\_: «نمکن دارد می‌میرد»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۹-۸، آذرماه ۱۳۰۵ / نوامبر ۱۹۲۶.
- ۱۷- غنی نژاد، موسی: «تجدد و توسعه در ایران معاصر»، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۷.
- ۱۸- فروینی، محمد: «آذری با زبان آذربایگان»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۱۰، دی ماه ۱۳۰۵ / دسامبر ۱۹۲۵.

- ۱۹- کاظم زاده ایرانشهر، حسین: «ملیت و روح ملی ایران»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۴، دی ۱۳۰۲ / دسامبر ۱۹۲۳.
- ۲۰- —: «دین و ملیت»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱ و ۲، دی ۱۳۰۳.
- ۲۱- —: «معارف و معارف پروران ایران»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۲، آبان ۱۳۰۲ / اکتبر ۱۹۲۳.
- ۲۲- —: «پایان سال نخستین ایرانشهر و خلاصه عقاید ماه»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۲، ذی‌قعدة ۱۳۴۱ / ژوئن ۱۹۲۳.
- ۲۳- —: «معارف و ارکان سه گانه آن»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۸، اردیبهشت ۱۳۰۳ / آوریل ۱۹۲۴.
- ۲۴- —: «نگاهی به آینده»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۹، مرداد ۱۳۰۴ / ژوئیه ۱۹۲۵.
- ۲۵- —: «دیروز و امروز»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره دوم، ذی‌الحجه ۱۳۴۰.
- ۲۶- —: «تشکیلات داریوش اول»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره اول، ذی‌القعدة ۱۳۴۰.
- ۲۷- —: «دیهترین تألیفات فرنگیها درباره ایران»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره اول، ذی‌القعدة ۱۳۴۰.
- ۲۸- —: «نگاهی به فلسفه زرتشت و اخلاق امروزی ما»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۲، دی ۱۳۰۳.
- ۲۹- —: «مسئلات علمی»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۴، دی ۱۳۰۲ / دسامبر ۱۹۲۳.
- ۳۰- —: «صنایع قدیم ایران»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۵، ربیع الاول ۱۳۴۱ / ژانویه ۱۹۲۴.
- ۳۱- —: «خطهای میخی در کتیبه‌های ایران»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۴، صفر ۱۳۴۱ / سپتامبر ۱۹۲۲.
- ۳۲- —: «فروش بهار کسری»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۹، رجب ۱۳۴۱ / فوریه ۱۹۲۳.
- ۳۳- —: «روح صنعت ایرانی در نمایشگاه»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۳، آذر ۱۳۰۲ / نوامبر ۱۹۲۳.
- ۳۴- —: «و آثار حجاری عهد ساسانی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۱، رمضان ۱۳۴۱.
- ۳۵- —: «فروزز جمشیدی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۰، شعبان ۱۳۴۱ / مارس ۱۹۲۳.
- ۳۶- —: «خاقانی و خرابه‌های مداین»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۱۰، شعبان ۱۳۴۱ / مارس ۱۹۲۳.
- ۳۷- —: «دو شاهکار صنعت: تندیس آق‌صیغه خاقانی و نقش تاریخ مداین»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۵، فروردین ۱۳۰۴ / مارس ۱۹۲۵.
- ۳۸- —: «مسابقه ادبی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۷، جمادی الاول ۱۳۴۱ / مارس ۱۹۲۴.
- ۳۹- —: «فانجن اصطلاحات»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره اول، فروردین ۱۳۰۵ / مارس ۱۹۲۶.
- ۴۰- —: «شرق‌شناسی و غرب‌شناسی»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره اول، ذی‌القعدة ۱۳۴۰.
- ۴۱- —: «فروح و قرای او»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره اول، فروردین ۱۳۰۵ / مارس ۱۹۲۶.

- ۴۲- \_\_\_\_\_: عشق و تظاهرات آن در حیات اجتماعی، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۱۰، نیز ۱۳۰۳/۱۳۰۳  
 ژوئن ۱۹۲۴.
- ۴۳- \_\_\_\_\_: «علم و اخلاق»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره ۳، محرم ۱۳۴۱/ اوت ۱۹۲۲. \_\_\_\_\_
- ۴۴- \_\_\_\_\_: «آینده بشر»، مجله ایرانشهر، سال چهارم، شماره ۵، مرداد ۱۳۰۵/ جولای ۱۹۲۳. \_\_\_\_\_
- ۴۵- \_\_\_\_\_: «سرمقاله شماره اول»، مجله ایرانشهر، سال اول، شماره اول، ذی القعدة ۱۳۴۰. \_\_\_\_\_
- ۴۶- \_\_\_\_\_: «روح ایران زنده و جاوید است»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۹، خرداد ۱۳۰۳/ می ۱۹۲۴.
- ۴۷- \_\_\_\_\_: «دیوان عارف»، مجله ایرانشهر، سال سوم، شماره ۱۱، مهرماه ۱۳۰۴/ سپتامبر ۱۹۲۵. \_\_\_\_\_
- ۴۸- گنجی، اکبر: «جامعه‌شناسی معرفت دینی»، مجله کیان، سال دوم، شماره ۱۰، دی و بهمن ۱۳۷۱.
- ۴۹- مشفق کاظمی، مرتضی: «زندگانی اروپایی و زندگی ایرانی»، مجله ایرانشهر، سال دوم، شماره ۸  
 اردیبهشت ۱۳۰۳/ آوریل ۱۹۲۴.
- ۵۰- مهلای، عباس: «تجدد و تجدد ستیزی در ایران، نشر آینه، تهران ۱۳۷۸.
- ۵۱- باسمی، رشید: «ادبیات ملی»، مجله آینده، سال اول، شماره ۹.



پژوهش‌های علوم انسانی و ادبیات  
 فصلنامه علمی - پژوهشی  
 دانشکده ادبیات و علوم انسانی